

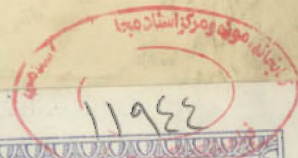







ننه نفیس مصنفه در بیان احوال و احوال

۱۴۹۹۸  
۹۰۵۰۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	طلی محدود	
مؤلف	محمد علی بن علی	
موضوع		
شماره قفسه	۱۴۹۹۸	۹۰۵۰۹



بسم الله الرحمن الرحيم  
 او کیه کاری دست یابین پیرست کیه پیرستان  
 خورشید المکان را بکلیه جو و آسایشین و پروریا  
 غنویت و دست که بستانان عوالم اربعه را بشیخ  
 دامت از اشاعر و شن ساخت کیه که در شلم  
 در خاص اعلم است منتهی که متن کامل و ناقص  
 کامل و ناقص است منتهی که متن کامل و ناقص

از این در نزدیکی مقصود و نشانه بندگان را شایه  
 فقیهش در آغوش است بلکه چنانکه نام دارد  
 پوشش اگر کیش از قبل او است عین روشن اگر  
 موهوشی از ما و محبت است محض هر شش خود  
 بایریشانی بر عهد است و انوار کیش هر جا  
 بهوید اندر چمن چمن رفت بود آتشین هر زمان  
 و در کیش عرفان بفر و آتشین هر وقت و کجا  
 افشا نشد همین بس که سپری وجود را به هیچ  
 و گنج از هر چه در روشن و نوری آید در



بکل صد برکت جمال محمدی رشک کشتن گردانید  
 سروری که از وجود محبت قدر و جلالتش کریان  
 عدم چاکست و مفری که کین پاره رخت و جلالتش  
 لولا که ما خلقت الا فلان آنکه پی نهم پیش  
 از چمن اقبال آدم ابو البشر غنچه **و لفلک ربنا انی ام نسکشی**  
 وی بار و غایتش عالم کوین **و لفلک ربنا انی ام نسکشی**  
**الدنیا بمصالح** پذیرفتی سستی قامتی که بفرمود  
**فایستیم کما امرت** از عظیم استقامتش نیست  
 ز فلک غم شیرین کلامی که بمصدود **و هو**

**دو حجة السیرة الفصاحه** از شای مستطیل شکر پارس  
 طوطی ناطق لال و انجم وجود مبدعات و کمالات  
 از وجودش بود و بهر منوج و ات نمود و بودش  
 ناوکت غمره غمزدایش از رشک تقدیر و غنچه شود  
 در کشتن قدرت پی نظیر مظهر اسماء و صفات  
 الهی مهبط انوار فیوضات نامشایی بجا لا یوتی  
 سیاح و براری ناسوتک سیاح عالم حیرت  
 مهین سالار و عرصه ملکوت را بهین **و هو**  
 بلبل نوحستان و عدت و کل کستان **و هو**



ماشی نبی که پی تو به تعلیمش آید ان دانش  
ر بوی دایمی بقی که پی سرگشت فکر عتق  
از اسرار آبی شودی مکار من که بکبت زفت و  
خط نوشت بفرموده آموز صد مد رس شد  
چنان مولای اولی و چنین مقدر را و صبی که تواند بود  
جز آنکه از بسا فضلش در هر سبط مباحیست و اثرش  
مخامدش در هر سبط ناشاطی هر که را با ول پایدش  
معرفت است بدلیش چه حاجت و با چنین  
بر مان اگر بختش حاجت است محض بجا بست

منور زوان پستی را طهرست و سفید خدا  
شناسی انجا فلک جلالت را محورست و فلک  
منزلت را انکه مضیاج مشکوۃ الامامه علی الاطلاق  
مضیاج باب قدره و اهی بالاستحقاق صد  
نشینند اما متصاحب لواهی پیشگاه  
شاهی که جز این ملک در نماز اوست چشم  
نیا ز عالم آدم نبار اوست لیست غایب المعانی  
و الحکم ماحی آثار الکفر و الظلم شمس ملک الشرف و الکرام  
المقهر بایشاب الابطحی و الطیامه معدن المعجز



و غایه کل موجود ساقی الکثر الامیر العظمیٰ مقتدی  
 الکاملین امام الواصلین مطلوب کل طالب  
 اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام  
 رب العالمین الی یوم الدین **اقام بعد**  
 مخفی نماید که چون بنده حال تباہ و مجرم نامہ سیاه  
 جلال الدین محمد محمدی بن اسد الله کیلانی  
 درخواز اشعار شاعر شواهد عمر را صرف مبداء و مضاف  
 و بنده از غنایم ایام خویش ربیان دگر نمی شناسد  
 و تیان درو سن حکام در مد کرده است و حکمت

در خط

در قضاوت را قضاوت در حکم دیده و مقامات  
 تحصیل احقیل مقامات فزیده **و الحمد لله** کجی من  
 سیاح و کاہی چون سبائح در پندای سطوح  
 اساطیر اولین و بجا تتبع طوایف آخرین پی سپر  
 و غوطه و رکشی در بزم شفا بشاہ منطق در سار  
 و کاہی بگوهر مراد معانی عروس بیان اور بشا  
 از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه یا شوه خاطر  
 فاتر با تندرک تعلق بدین سبب تعلق آید که چنانچه شجره  
 اصول عمر آید یا را و زو که معرفت است در بدایه



معرفت بر فروع چه خوش بودی که نهایت  
 اوقات او تظیر اصول عقاید علی حسب الطاق  
 مصروف نماید آنکه صورت شاهد این مدعا در آئینه  
 نظم کتاب منازل الولاية که فی الحقیقه در طی مراحل  
 معارف منازل است بی خطر و طالبان کعبه  
 دلائلیست هموار آنجا که لکل شیء آفة و للعالم آفاق  
 بنامی استظام امور عالم بر استیلا و آن خود در حجاب  
 اقصای زمان چنانکه دیدن نیست خاصه در او  
 اشکال این بی بضاعت نماید و بر هنر کمال

وصول کعبه آمل در عین اشکال و بی دستیاری  
 نادر و راه طی جمیع منازل محض محال و جبروت  
 البرکات فی الحركات حرکت را وسیده تینو  
 استیلا داشته بدر باری شاکه فی همه عالم  
 پناه و امید و اران را امیدگاه اخیریست و سینه و  
 علیه اعلی حضرت قدر قدرت کرد و نبط  
 و او در یاد دل انجم سپاه خضر و فرخ رخ کردن  
 پناه آنکه از سخت حساب مکتش مزرع آمل  
 عالمیان سیراب و از برکات فیض بخشی که بخش



شیخ و شایه کامیاب منصب سراقق امن و امان  
 در خصوص و نقش صریح ان الله یامر بالعدل  
 و الاصلان و منصب من نظام ملک و ملت قسط  
 مدلس منوط و اشطام دین و دولت بقاعده داد  
 مربوط بنیان شریعت غایتیید معاشی حکم  
 و بخش ملت پیمان بایمید نیم غایتیید خرم کشور  
 سلطنت و خلافت را و ابی بالاستحسان  
 و بکارم اخلاقش مؤلف و مخالف را اتفاق می  
 بداند اهل ایمان ماحی آثار الکفر و اللغیان بالحق

القوی

القوی سکت الطریق المستقیم السلطان البادل  
 الاعظم و احقاق العادل الاکرم السلطان بن  
 السلطان بن السلطان و احقاق بن احقاق  
 بن احقاق السلطان بن احقاق فاجاسر  
 حله الله ملک و سلطان و افاض علی العالمین  
 بره و احسانه و چون از عواطف باری آسمان  
 در هر مظهره کوکبی درخشان و چرخ دولت عظمی  
 در هر برجی اختری درخشان که احقی هر یک را  
 در حفظ بقای شریعت دینی و ابرار صدق و سواد



هر که امیر است مخالفان شکستیم **بیم** باقیه  
 مهر جهان داری و شمشیر یوان دولت شیرازی  
 قاید لشکر و نصرت رافع آیات دین و دولت  
 دود بستان عظمت و اقوال و کل کلین  
 شمت و اجلال مبارک گذاردین پروری و نیم  
 کلمات داد گستر می آنکه در نایش بهمان کافی کینا  
 در نیش آید مشهور و در نیش بهمان و  
 که بعضی که از حق غفلت است بهر است اعظم  
 انشا ما و الله البیه و ظل و عهده العلیه

ملک زاوه **الحکم** **الحکیم** **الحکیم** **الحکیم** **الحکیم**  
 مشرقه فی ملکات الاقبال انسب چنان بود که  
 حالیا که دست از انجام و تمام کتاب مذکور  
 بجهت مردم فرستاد بال و کثرت به چنان کمال  
 و ملال کوتاه لا اقل رساله سر سر خجسته که  
 فی ایامه بر سر را شد کرده و عوام را تبصره بود و در  
 امامت بچهره تو بر آید و چه مخالف را بموا  
 در این مسئله حداف مبار و نفاق شمار است  
 و متغیر است این مطلب در تحریر میا



نه چنان پان دلائل که کما یمنی وافع سکوت  
 و رافع شبهات کرد و ربنا احکم نپا وین  
 باحتی و انت خیر الحاکمین و از انیکه میل خاطر  
 آن سایه سایه خداوند را در تحصیل عقاید دینی  
 و اخذ معارف یقینیه بالا کلام یافت **لهذا**  
 این رساله را بنام نام و لقب کرامی او موشح  
 و نفل محمد و مسمی ساحت امید که از جبهه انکه  
 در باب اشارات و خلاصهات جناب مستطاب  
 متقیان و سرور جمیع شیعیان از فیوض سلطانی

منظور نظر کیمیا اثر آن شجر سعادت ثم و مروج منیر حق ائمه  
 اثناعشر علیهم صلوات الله الابرک کرد تا بمفاد  
 الناس علی دین مملوک که تو هنر قاطبه پیران رسول  
 مختار و عامه موالیان ائمه اطهار بطالعه مطالب این  
 رساله سرایا عجاله از شدت حرارت آفتاب عالمیت  
 يوم یفر المرء من اخیه و اقله و ابیه در زیر سایه  
 بلب پایه محبت ائمه معصومین صلوات الله المبعین  
 آرام گرفت و مبهمون الدال علی الحشر کفایه ثواب  
 بر روزگار فرخنده آثار غایب کرد و در مرتب نمود این رساله  
 را بر مقدمه و نفل و خاتمه **مقدمه** بدان از شدت  
 الله تعالی طریق استحقاق اختلافات و اقوه در باب امامت و



خلاف اکثر و اعظم اختلافات است در میان ائمه کبیر علیهم السلام  
و علی اولاده افضل الصلوة و اکمل التجات حتی امت پیغمبر  
صلوات الله الاکبر در این باب بقیاد و سه فرقه مجتهد شده  
اند چنانکه جناب ختمی مآب در ایام حیات شریف خود فرمود  
بعد از این امر عجیب فرموده که **سَنَفَرَّقُ أَقْمِي إِلَى ثَلَاثٍ**  
**وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مَأْجِبَةٌ وَالْبَاقُونَ قُلُوبُهُمْ**  
**مَتَفَرِّقُونَ** و اینست شد امت من بقیاد و سه فرقه که یکی ناجی  
و باقی مآلک و جنتی خواهند بود و چون بنای این بی نهایت  
در این رساله بقدر امکان بر ایجاز و اختصار است لهذا  
عده مذاهب و اعظم اختلافات مشهوره مطبوعه در کتب  
مقبوله را که اعیان است بدگر آنها در اثبات مدعی بقلم اکبر

شیم تحریر و دلایل هر یک هر یک را نیز بقدر مقدور که مقام  
اقتضا کند تنظیم نماید تا باعث شتمن اطمینان و تکمیل عقاید  
مؤمنان گردد و اگر طالب تفصیل مطالب باشند  
در نسخ منازل الولایة در ضمن چند منزل ایراد نموده پس  
آن ملاحظه نمایند **هَذَا نَا اللَّهُ وَايَاكُمْ لِلْمَسْئَلَةِ بِالْحَبْلِ**  
**الْمَنْهَنِ ظِلَّ اَوَّلٍ** در بیان سبب این اختلافات  
از روی اجمال بدان ای طالب راه حق که بانی بر این  
اختلافات متکثره و باعث بر این مذاهب متبذره و محقره  
مقداری اهل اضلال و مپشوی فرقه ضلال عمر کافر سراپشته  
علیه لعنة الله الاکبر بوده زیرا که در آن زمانیکه جناب ختمی مآب  
علیه رحمة الله الملك الوهاب از دنیای فانی رحلت می



فرموده فرمودند بر زبان سخن بیاورد و بر زبان من درآید  
 و قلمی تا تحریر نماید از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید و بگوید  
 خطاب علیه الغیة والعذاب گفت که ای خدا کافیست  
 ما را کتاب خدا در استنباط احکام الهی و این مرد بیدان گوید  
 اعتنائی بشان کلامش نیست اهل مجلس چون این سخن سرافشان  
 را از آن کافر شنیدند با و شوریدند و غوغائی برپا شد که منجر  
 به نزاع گردید و عصبه صلوات الله علیه را که چون چنین شایند  
 فرمودند بطبع نفیس و ناخوش آمد فرمودند که در شود از من پس  
 شدند و آن امر محکم که حضرت در نظر داشتند موقوف گردید  
**فواجبت** ای اهل بصیرت و انصاف که این بی بصیرت و بی  
 انصاف چگونه بگویند که زبان کلام خود را معارف اعلیٰ نماید و آنگاه

اقرار میکنند که کتاب خدا را کافیست یعنی خجسته بر عباد و ماس  
 اسناد بیدان به پیغمبر خدا که در حقیقت کلام ناطق خداست میدید  
 و حال اینکه اسناد بیدان به پیغمبر خدا این مخالف کلام الهی است  
 چه جناب قدس الهی در کلام مقرر نظام خود میفرماید و ما این طوعین  
 الهوی بن هو الا و حی یوحی پس تدریجاً قول پیغمبر تدریجاً  
 خداست و کسی که تدریجاً خلاف کند حکم خدا را کافر و فاسق و ظالم  
 بنظر آیات کلام الله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم  
 الکافرون و در جای دیگر فاولئك هم الفاسقون و در مقام  
 فاولئك هم الظالمون محض کلام است که اسناد بیدان به پیغمبر خدا  
 با اقرار بجناب کلام الله خود عین منافق گفتن است **فواجبت** این  
 اقوال علماء و فضلا ما میرسد که بعد از بصیرت این فعل نموده اند



ار آن جمله در صحیح مسلم و صحیح بخاری که از جمیع صحابه و کتب معتبره  
 سهوله ایشان است تصحیح این حدیث نموده اند و می گویند در سنده  
 که از اجتهاد متعصبان است این حدیث در کتاب طلاق و نكاح و غیره  
 نموده که اول اختلافی که درین پیغمبر و قیامت مخالفی بود که می کرد  
 و مانع شد پیغمبر را از روشن شدن آنچه در نظر داشت و اول اختلافی  
 که در قیامت بعد از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام مخالف  
 ابلهین بود و قول خالق عالم در این پیغمبر حضرت آدم **مؤلف** بود  
 که ای روزن گاه صراط مستقیم و طالبان طریقی تویم یک طایفه ناهیه  
 تا معلوم شود که نزد ممانعت آن قریه ظلم از آوردن دیوات و ظلم  
 مکرر است که خواست حق طریقی مولای مؤمنان را غصب نماید چه آن بی  
 وین بیندازد که خواست دیوات و ظلم کجاست امر خلافت است

به سبب توبه و توبه ای که در آن اتفاق جناب امیر مؤمنان و جمیع احکام کامل علیا  
 بود و نیز آنکه مدینه العلم و علی ثابا و حدیث نا و علی من  
 خود و احد چنانچه مفصل خواهد بود که در این حدیث می که این  
 مشعلی است روشن برای دیدن مایه پندار شربت و جرئت  
 بجهت اطلاع بر غرض فاسد و انوار کاسه ایشان شاید  
 که توانست آفتاب فلک امامت را در افق جنود فول دهند  
 و سراج المیر خزان کوکب در می آسمان خلافت را بیا و صراط  
 و عدوان خواهد بود و می بیند و آن بطنه نور الله و الله  
 ممتن بوده و لکن **المشركون** باری را این مشرک که انوار  
 تجلی است سخن دارم ولی کافران و کفر است و بی طرفی  
 و تمیز صراط کتاب علی و کفر را که چگونه جاری شود و جناب



اقدس الهی حق را بر این ناحق کوی آن مقتدای مل نام حق بی چونکه  
 فرمود و جناب اقدس الهی جبرئیل را بعد از تمام خلقت  
 آدم سجده آدم ابلیس سجده نکند و اسبجار از امر خالق  
 عالم منور و سرور خدا را که هر اسجد و سر بر خاک خفت  
 میباید ایستادگی کند گفت من کمالین امیر گفت که  
 خلقتی من نادر و خلقت من طایف و چنان دانست که آدم را  
 مسجودیت نیست چه خلقت او از خاک و خلقت خود را از  
 و آتش از غایت و خاک از سافل و از این جا است که نفر از اول  
 من قاسم ابلیس و دیگر ندانست که منبع محالات و جمع صفات  
 منظره مات الهی است و در ماده او خالق عالم خرم و بود که خداوند  
 الله احسن الخالقین و غیره و هر چه با وجود است از اینجه کلام

الهی اسناد و کلام ناطق الهی را بعد از این بی دلیل و برهان میبیند  
 پس با فرق است بین ابلیس و جبرئیل اول را با دلیل و برهان  
 تراشید بود و قبول خود از وی دلیل بر قبول خدا نمود و مطرود  
 از رحمت ایزدی گردید تا که فرمود و با وجوب اقدس الهی قاهر و کاک  
 و جبر و از علیک لعنتی الی یوم الدین و ابلیس بی را که حقیقت  
 باطن ابلیس بود و هیچ نوری از آنجا و دلیل و برهان بود و خدا و لاج  
 محبت و نیای بی بصورت الحسن مع الحسن و محبت  
 الشیخی و یضم و حب الدنيا و الشیخی و خطبه نمود  
 قول غیر که من قول بود و نمودنیک مناسب این مقام را که  
 ای ابلیس آدم روی است پس هر دو تنی نباید و دوست  
 و اسفا که آدم ثانی علی ثانی که حقیقت آدم اول است



جبهه محبت بخلق خدا و اطاعت قول رسول خدا سالها در کوفه قیام  
 و چه در جنبه اندیشه آن قوم مردود کشیده و مطلقاً در گذشتند  
 چنانچه بعد از این به تفصیل در مقام شرح خواهد گذشت ان شاء الله تعالی  
 هیچ که با و فرمودند **وَعَدْنَاكَ بِالْجَنَّةِ نَبِيًّا** و **وَبَرَكْنَا نَبِيًّا**  
 الباری لا اکبر و در این مقام است که بعضی گفته اند تو باری علی را  
 دیده از آن سبب غیری بر او بگذریده است که خبری که آدم خود دیده  
 دیگر است که آدم بخود رسانیده که حق تعالی بآن راهی را بجا و مستقیم  
 و دین تو را اهل بیت عصمت و طهارت خیمه هدایت نماید و دیده  
 بصیرت ایشان را بنور ولایت ائمه هدی علیه السلام منور گردانیده  
 جوهر **ظریف** در میان اختلافات ائمه و میان است  
 نبی و باب امامت و ذکر مذاهب با ذکر شریعت از ولایت ایشان

بر آنکه اختلاف کرده اند در اینکه نصب امام بعد از انقضای زمان معصوم  
 واجب است یا نه و باین تقدیر و جواب یکا واجب است عقلاً یا مستقلاً  
 بهر تقدیر آیا بر خدا واجب است تعیین امام یا واجب است بر ما انما ائمتنا  
 کونیند که واجب است تعیین امام بر ما مستقلاً و مراد ایشان این است  
 که امامت از وقوع ذیست نه از حصول این عصمت را هم در امام شرط  
 نمیدانند چنانچه به تفصیل مذکور خواهد گردید و اما این رضوان است  
 علیه السلام گفته اند هر یک تعیین امام واجب است بر خدا و تعالی عقلاً  
 طایفه خوارج قائلند که اصلاً نصب امام واجب ندارد و ابو بکر را هم  
 که از جمله غیر ائمه است این گفته که واجب ندارد در صورت اینی که  
 خلق نظر میکنند که نصب امام بچیز فساد است و بعد از آنکه فساد است  
 احتیاج به نصب امام نخواهد بود و غرض از غیر آنکه با ائمه خود میگویند



که واجب با وجود امر از پس آنچه در این وقت اظهار شده است  
ممکن خواهد بود و اما در نزد ظهور فساد و وجوب نخواهد داشت  
دلیل دیگر اینست و غرضی تخریر قولش فی الجمله مستفاد شد و در  
بین تخریر مطالب جواب این دو قول معلوم میگردد **اما** خلاصه دلیل  
خارج از وی اجمال بر آن نهی که شارح مقاصد نقل نموده است که  
گویند اگر مردمان مخالفه و انجمن ایشان متباینه میباشند  
اگر بنای نصب امام و رسیدن شود هر طایفه خواهند روی یکی رفت  
و این باعث خواهد شد در تمام ضرورت چنان فتنه برآید و چنانکه  
وجود او باعث فساد میشود واجب بلکه جایز نخواهد بود جواب این  
دلیل در تحقیق جواب از مرتبه اول و ثانی مستحق خواهد شد **و اما**  
اجتناب مقرر که در آنکه بر خدا واجب نیست نصب امام گویند اگر چه

درین

بودی بر خدا بر آید باینکه کسی که خالی نباشد زمانی از زمانه و عصری از  
اعصار از امام ظاهر قاضی عالم عادل که جامع باشد مرشداً  
امامه و حاکمی باشد مرصداً اسلام را تا نواند که امامت حد و دور  
احکام الهی نمایند لازم مقدم که نهالی نبودن زمانی از زمانه باشد  
از وجود امام مذکور باطل پس لازم که وجوب نصب امام مستحب  
مشکلاً لازم و بطلان پس بر خدا واجب نخواهد بود تعیین امام **و اما**  
قول عامه بر کتب است از وجوه اول عدم وجوب تعیین امام است  
بر خدا و این معلوم کردید از دلیل خارج فی الجمله و ثانی عدم وجوب  
عقلی و این حقیقه متنی است بر آن نزاع مسطور که آیا حسن و قبح  
اشیا عقلیه یا شرعی یا عبارت دیگر یا عقلی یا حکمی است  
یا سفرد است چون مسئله طویل از دلیل است و در کتب مطروقه



مهرجن است لهذا این بی بضاعت ذکر و دلیل بر طاعت الله را بگوید  
 که اراده امام علی تحقیق جواب خوان و غیر هم تحقیق طلب این خوان  
 بقدر ضرورت نبودن دلیل از اینکه دلایل از این حضرت بسیار  
 ضعیف و محقق نظیر سید اتمام تمام حج تفصیل بطریق  
 قال و قبل از آنکه ملاک است بخواند و نیز که موجب تطویل بلا  
 طایل است و این شاء الله تعالی جواب کلمات ایشان را آنچه  
 مقام اقتضای نماید گفته خواهد آمد مخصوصا از عامه و خصوصیت با  
 خاصه نهایت استادی و با افتدگی را دارند از اعم و نزل  
 ما با عامه خواهد بود که در حقیقه نزاع با جمیع فرقت بعد از آنکه آن  
 نبی که امامیه را اعتقاد اصدی از فرق اسلام را اعتقاد نیست  
 پس ما را با سایر فرق مشهوره مذکور در حدیث مرکه نزاع خوان

در حدیث امام علی علیه السلام

بود **مرکه اول** در این نصب امام واجب است و در وجود عالم چنانچه  
 وجودی ضروری در کار است این نزاع با خواجست که بوجوب نصب  
 امام اصلا قابل نیست **مرکه دوم** در این که عقل حکم میکند که  
 بر خدا واجب است نصب امام کند این دعوا باطل است و معتدله  
 و زیدیه است زیرا که میگویند بر خدا اصلا واجب نیست که نصب امام  
 کند بلکه مردم واجب است که تغییر خلیفه کنند و نصب خلیفه در  
 دست خلق است هرگز خواهند امام کنند و بعضی از ایشان گویند  
 که عقل حکم میکند که نصب امام بر مردم واجب است بلکه نقل را بر این  
 مطلب لایست **مرکه سوم** در این که امامت از اصول دین است  
 از فروع چنانکه اهل سنته قایل بآن شده اند **مرکه چهارم** در این که  
 امام باید معصوم باشد اتفاق حضرات شیعه رضوان الله علیهم





برق خرمین جوهر و متاع جرات بخش عرض احوال فقر آموگان  
 محمد اس عت و تملکین پادشاه مجاهد مسکنند سپاه دار فخر  
 فرشت شاه عدالت ترواج دهنده مدد مهربان  
 علیه صلوات الله الملك اکبر غلام باخلاص امیر المؤمنین  
 کیوان رفت بهرام صولت خورشید نزلت نامیر غریب  
 قطعت فرطت و ارت ملک سلیمان مالک تخت و صاحب  
 و بهر رشک فرمان دمان مفتح السطان بن السطان  
 و اخافان بنا سخافان بن سخافان **شیخ فاجار**  
 اود الله تعالی ایام دوله و شوکت اثری ز آثار طایفه  
 نیست بلکه بالکلیه منقرض شده اند و این انوار ایشان  
 در اسناد و کتب هر سلطان این مذبح کفر حق بودی نور حق

بالکلیه منقرض شد پس تحقیق شد که عده احوالات درش مرحله است  
 و این بی بضاعت چون الله تعالی جواب جمیع مراحل را در حقین مقصد  
 بر جانها هدیه و بهر دلیل احوال خفاچه منبای رساله است چنان رساله  
 را طاعت تفصیل نیست **مقصود اول** از جواب مرحله اول آنکه  
 آنچه عاقل گفته اند چند وجه است **وجه اول** که عده است در اثبات طلب  
 از نزهت عاقله اجماع صحابه است حتی میباید یکدیگر که گردانیده اند صحابه  
 نصب امام را از انهم واجبات نامبرند که انعامی کردند بعد از طاعت  
 مقدس نبوی از دشمن کردن حضرت و رفتن او بکریمه و خطبه خواندن  
 و بعد از خطبه گفت ایها الناس من کان یحب محمداً فلیحب محمداً  
 قد مات ومن کان یبغض محمداً فلیبغض محمداً فلیبغض الله  
 لیذا الامر من بعد فلیبغض الله فلیبغض الله فلیبغض الله



منه  
کتاب  
در  
تفسیر  
قرآن

فَبَادِرُوا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ قَالُوا أَصْدَقُ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ  
يُحْيِي أَيُّ مَرْدَمَانٍ هَكَذَا تَبْدُلُ فِي كَرْتِ خَدِيقَتِي خَيْرًا مِنْ خَدِيقَتِي أَوْ تَرْكُهُ  
وَتَحْوِيلُهُ مَرْدَمًا وَنَاحِيَةً سَبْعِينَ خَطًّا شَرًّا مِنْ بَنِي الْأَكْسِيكَةِ فَأَعْلَمَ شُيُوبَ بَنِي  
أَمْرِ بَنِي سَبْعِينَ وَفَكَرَ كَيْدَ وَجْهِ أَوْرَى فَأَمَّا إِذَا رَأَى خَوَاتِمَ أَهْلِ الْحَمَتِ  
كَمَنْ شَاءَ أَلَسَّ بِكَ فَوْصَدَ الْأَمْرَ طَرَفَ بَلَدٍ شَدِيدٍ تَوَارَتْ كَفَى وَكُنْ  
مَا خَوَّاهُمْ بِمِمْ هَكَذَا نَوْدَ وَاحِدٍ كَفَقْدَ مَا رَأَى حَسْبَ بَابِ مَامِ  
وَأَجْمَاعِ صَحَابِ جَنَّتِ بِرَأْسِ عَدِثٍ لَا يَجْمَعُ أَهْلُ خَطَا  
**وَجَعَلَ فِي كِتَابِ بَنِي إِسْرَافِيلَ** مَا أَمْرُ مَرْدَمٍ بِأَقَامَرَةٍ  
وَمَنْ تَقَوَّرَ وَتَجَنَّبَ خَيْرُ شَيْءٍ وَجَسَّ كَرَارِ بَرِّ أَيْ هَبَادٍ وَامْرُؤٌ مَرْدُودٌ بِسَبَابِ  
أَزَامَةٍ وَتَقَلُّفٍ بِحَقِّ طَعَامٍ كَلِمَةٍ وَجَزْبَةٍ وَبَحَابِثٍ وَحَرَاثَةٍ بِخَطِّ  
أَزَاكَانِ مَحَلِّ أَمُورٍ كَيْ تَأْتِيَهُمْ بِأَمَامِ مَالٍ وَجِزْيَةٍ كَيْ وَاجِبٌ مَطْلُوقٍ مَامٍ

بَنِي

نِشَوْدِ مَكْرَبِ وَوَعَالَ سَبْكِهِ مَقْدُورٌ مَكْنٌ بِأَشَدِّ النَّهْرِ وَاجِبٌ خَلَا بِدُودِ بَنِي  
أَمَامٍ وَاجِبٌ خَوَّاهُ بِدُودِ **وَجَعَلَ فِي كِتَابِ بَنِي إِسْرَافِيلَ** مَا أَمْرُ مَرْدَمٍ بِأَقَامَرَةٍ  
غَيْرُ مَعْدُودَةٍ وَاسْتَفَاعَ مَصْنَعًا غَيْرَ مَحْصُورَةٍ وَجِزْيَةٍ كَيْ وَاجِبٌ  
جَلْبَسِيَانِ غَيْرُ مَعْدُودَةٍ وَبَابِي بِرُفْعِ مَصْنَعٍ غَيْرِ مَحْصُورٍ بِأَشَدِّ النَّهْرِ  
بِأَشَدِّ النَّهْرِ بِسَبْعِينَ وَفَكَرَ كَيْدَ وَجْهِ أَوْرَى فَأَمَّا إِذَا رَأَى خَوَاتِمَ أَهْلِ الْحَمَتِ  
كَمَنْ شَاءَ أَلَسَّ بِكَ فَوْصَدَ الْأَمْرَ طَرَفَ بَلَدٍ شَدِيدٍ تَوَارَتْ كَفَى وَكُنْ  
مَا خَوَّاهُمْ بِمِمْ هَكَذَا نَوْدَ وَاحِدٍ كَفَقْدَ مَا رَأَى حَسْبَ بَابِ مَامِ  
وَأَجْمَاعِ صَحَابِ جَنَّتِ بِرَأْسِ عَدِثٍ لَا يَجْمَعُ أَهْلُ خَطَا  
**وَجَعَلَ فِي كِتَابِ بَنِي إِسْرَافِيلَ** مَا أَمْرُ مَرْدَمٍ بِأَقَامَرَةٍ  
وَمَنْ تَقَوَّرَ وَتَجَنَّبَ خَيْرُ شَيْءٍ وَجَسَّ كَرَارِ بَرِّ أَيْ هَبَادٍ وَامْرُؤٌ مَرْدُودٌ بِسَبَابِ  
أَزَامَةٍ وَتَقَلُّفٍ بِحَقِّ طَعَامٍ كَلِمَةٍ وَجَزْبَةٍ وَبَحَابِثٍ وَحَرَاثَةٍ بِخَطِّ  
أَزَاكَانِ مَحَلِّ أَمُورٍ كَيْ تَأْتِيَهُمْ بِأَمَامِ مَالٍ وَجِزْيَةٍ كَيْ وَاجِبٌ مَطْلُوقٍ مَامٍ

**مُؤَلَّفٌ كَوَيْدٌ تَوْضِيحُ** بَيْنِ مَقَالٍ وَتَفْصِيلِ بَيْنِ أَجْمَالٍ بِدَلِيلِ عَقْلِيَّةٍ

بجهتیکه چنانکه وقت از خوارج و عامه را در دنیا و دنیا  
 بهر مقتضای حال است که بداند انسان مدتی بالطبع است یعنی  
 محتاج است به تغیر خود بدین واجتماع با بنی نوع خود و لازم وجود یک  
 لازم بقای این فرد و محقق از مخلوقات خدا افتاده که معاشرت و نصرت  
 و کمک مدد یکدیگر تحصیل غذا و لباس و مسکن و غیره نماید و طالب  
 بهدیکه الفا تمام کند و نظر به یکدیگر بر فردی از افرادی نوع انسان  
 من حیث الظهور و من حیث الاسرار است و بهر جهت و غرض است لازم  
 شدت و جلیبیتان و جدب استیسات نفاتی و مقتضای غرض  
 مضار و رفع منازعات طبعی است که هر یک را چنان اقتضا که چنان شود  
 تا در تحصیل ماکول و مرتب ملوک و شرف و دفع عقارب حیات  
 سایر اذیت کنندگان بدن انهم نماید که موجب بقا و

دوام بدن الحاصل می شود و تا اصل غرض ایجاد انسانی بجهت  
 چه او باعث است صلاح معاش و معاشرت و او پر واضح است که چنانچه  
 با چنان و سوسه شیطان تمام و دشمن بالاکلام می شود بدون ترس و  
 سلطان قاهر عالم عادل می فهمد که تواند دفع کند و حفظ نماید مصالح  
 را بجهتیکه استیجاب شجاعت و استدفاع مضار و منازعات  
 نسبت به هر فرد و هر فرد لازم دارد و دفع جور و ظلم و ممانعت و کشاکش  
 را پس اگر قانون و عدل و دادی که مانع جور و جابر ظلم عالم و دفع  
 ترس و تشا و محبت یکدیگر جمع را اتفاق بر آن باشد باشد هرگز نباشد  
 فساد و سفاک و آخواید بود بالبدیده و این خلاف حکم و منافق لطف  
 است چه باور قاطع و بر این ساطع واضح و مبرهن و ظاهر و روشن  
 است که ایجاد بنی نوع انسانی از روی لطف و فیض جهانی است و این



است که گفته اند من نزد خلق ناموسدی که شکست تا بر بندگان خودی که گفتند  
 از ایشان بپایان یافتن که گفته بقضای حدیث گفتند که تا تحقیقا فاما  
 اننا عرفنا خلف الخلق کی اعرف که نوع انسانی بدین معاد  
 و معارج کمالات صعود و خروج نماید و فیضی تحت وجود طایفه چنان  
 مقتضی که این طایفه بر صلاح معاش تا معاد را بصلاح و از بهر شاید  
 در عاصرت الدنیا و عند الاخری خواهد بود و فلسفه انک و شریعت  
 که چنین مرتبتی و چنانی نیستی لازم بصورت ان الله لطیف خبیر  
 و بمصدوقه الحسب الانسان ان یرک سکس که بهر این مرتبه  
 بندگان مادی و متمدنی و قنای که در علم و عمل کامل و در اخلاق  
 متمدن ممتاز باشند و غیر فرمایند که ایشان را بر راه صلاح عاود  
 استعداد لایزال نماید و از هر اهتدالات و شقاوت کاذب نماید و چون

مشهور

بروقی امتقضانی و بر عصر بر اصل طی طریق عالم مصالح و عباد  
 پس بر عصری از انحصار و در مرتبانی از از منتهی مبلغی و منتهی که  
 متوید باشد از جانب الهی و علم بچگونگی طرق صلاح و فساد باشد  
 ضرور و در کار است زیرا که اگر در عصری چنین کسی که تکمیل نفوس تواند  
 کرد و نباشد یکی نیست که این امور مذکور نمی تواند شد از برای اهل آن عصر  
 حاصل شود و چه قول ناقصه را آن مرتبه کمال و تبه حاصل نیست که بی  
 مادی و دلیل که کامل در علم و عمل باشد اعظام امر معاش و معاد خود تواند  
 عاود و در کمال ظهور و وضع است که آنچه دلالت دارد بر وجود نصب  
 و نظم عالم نسبت بهر عصری بعینه دلالت دارد بر وجود نصب امام و ولی  
 در صورت عدم وجود نبی بعد از آنکه مرتبه امام فرین رتبه نبی است  
 لکن نبی موسی سراسر کالیف شریف و بانی بنیان قواعد لطیفه

و شرائع و احکام و اوامر و نواهی را از جانب حق تعالی می آورند  
و اصل از تبلیغ خدای می نمایند بخلاف امام که نائب و خلیفه می باشد  
حافظ شریعت است و است بلا تفاوت پس معلوم شد که هر دو نفر یکی  
نیستند و اولی را رواست و از اینجهت است که اتفاق عامه و  
سنت و تعریف امام است که امامت با نبی است و امام و نبی  
از برای شخصی از امت است این بعینه همین مفهوم حاصل است  
راکن با انضمام ادعای نبوت که مترون مجزیه یا هر ظاهره متفرقه  
است اصالت و استبداد او را امام آن ریاست عامه یا استبداد  
و خلافت پس هیچ از حصول این مطالبات متبیین و محقق شد که  
کلمات خوارج و ایه و سنجیده و ضعیفه بلکه خلاف بر عقل و نقل  
و از جمله تنویدات این تحقیق قول حضرت امام جعفر صادق است

در باب اثبات نبوت چه در اصول کافی مذکور است که از تفسیر نبوت است  
قبله عالم سید و عرض کرد که از کجا شما اثبات پیغمبران می کنید و می گوید  
که ضرورت است خدا پیغمبر از امت بفرستد که آخرت فرموده که چون نائب بود  
ببر این عقل و نقل و شواهد قطعی که از برای ما خالقیت حکیم و صاحب  
است علم که متعالی است از ماده و مکان و اجمع مخلوقات و  
مخلوقات خدای تواند که با و برسد بخوبی با او ملائمه یا با او گفت  
شد و نمایند و چون که آن خالق حکیم و لطیف است البته مخلوقات و بندگان  
خود را ضایع و اندک دارد پس باید پیغمبر از ایشان مبعوث کند تا  
ایشان را بایشان بشناساند و اوامر و نواهی او را بایشان تبلیغ  
و ایشان را دلالت کند بر چیزی که باعث مصلحت و خیر ایشان است  
و هدایت کند ایشان را بآنچه بقای ایشان و صلاح دنیا و آخرت ایشان



در است و این سخن و رسولان بر کبریا کند و چنانچه با قدس الهی ایشان  
 جمیع حکمتها آموخته است و ایشانرا بحکمت بر یکدیگر خود بر آفریده است  
 هر چند با سایر مردم در خلقت و صورت بشریت شرکت دارند اما از  
 جانب خدا مؤید بنفوس قدس و مخصوص بحدیثات با بهره و کرامات  
 فایده که غیر با ایشان شرکت ندارند و هرگاه ثابت شود که وجودی  
 واجب و ضروریست باید در هر عصری و زمانی ظهوری باشد یا نباشد  
 تا زمین خدا خالی از رحمت نباشد **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ  
 بَيْتِ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ**  
 پس معلوم شد که دلیل اثبات نبوت عیسی دلیل اثبات امامت است  
 و از این تحقیق محقق گردید برای کسی که سبک سبزه از فهم و انصاف داشته  
 باشد و خود را از اغراض باطله و طایع و غمناهیها محلی ساخت باشد

جوابی که در شان از مرحله ثانیه که با امامت و مسوئله و زنده و ایمان و باب است  
 ما کفیم که واجب است عقلا بر خدا که فضل الهی کند و انما من غیر نیستند  
 پس این که تعیین امام هر جا واجب است عقلا چه بر من گردید به دلیل عقل و  
 نقل که مرتبه امامت نالی مرتبه نبوت و چنانچه فرزندان نبی بر خدا  
 واجب است همین تعیین امام هم بر خدا واجب است **مَقْصِدُ فَرْقِ**  
 از منتهای تحقیق جواب مرحله اولی که حقیقه جواب است از مرحله  
 یاد کرد جواب بعضی شبهات که در این مقام وارد آورده اند است که فی  
 الجمله از مفسد اول معلوم کردید که بحث انبیاء و رسولان محض  
 لطف و عین خود است و شخص کسی که در هر عصری باید از تجربه باشد  
 و الاغلاف حکم و مناف لطف لازم آید تعالی الله عن ذلك علواً  
 کبر او محرز کردید که امامن مطلقه نالی مرتبه نبوت مطلقه است چنانچه امامت

خاص لازم نبوت خاص است و فرق در تأیید و تأسیس است پیغمبر که در  
 و این مطلب نیز از جمله واضح است که در همه اعضا نمیشود که مخصوص  
 پیغمبر باشد و احتیاج به تفسیر و تفسیر نباشد چنانکه بعضی از آنها  
 این توهم را نموده و در صورت و دلیل اثبات امامت بر آن کفایت  
 اند که غایت فایده دلیل شواهد اثبات مدعا است که در هر عصر و زمان  
 محققان تحقیقاتی حاضر و در کار است مضمون حدیث مشهور اینست که  
 لایزال علی الله محمد و آل محمد و علی بن ابی طالب و آل علی بن ابی طالب  
 عصری مثل پیغمبری مبعوث می نماید و بعد از او وصی و جانشین مبعوث می دارد  
 تا زمان پیغمبر دیگر و چنانچه بعد از آن پیغمبری بلافاصله مبعوث نمیشود چنانکه  
 دیگر احتیاج اصلا با امام و ولی نباشد و جواب از این شبهه آنچه گفته  
 است اینست که از دو حال بیرون نیست پیغمبر لایق یا مبعوث شود

حالی که برین پیغمبر سابق است یا خود بجای صاحب دین و کتاب است  
 متدین برین پیغمبر سابق باشد پس حافظ شریعت و مبعوث و موقت او خواهد  
 و این فی تحقیق همان معنی خلاف است چه ما از قیاس از ادوی کیم مکرر همین مفهوم  
 را لکن بعضی از خلفا می گویند بود که خود نبی باشد و بعضی امام باشند  
 و لکن گفته اند که تفسیر امامت در این صورت بالاتر است از نبوت و  
 حقیر این معنی را در نحو سنن ابی داود و این رساله را طاعت  
 نقول و اگر پیغمبر لایق برین پیغمبر سابق نباشد بلکه دین او مخالف دین  
 اول و شریعتش مخالف شریعت پیغمبر سابق باشد و کل از منتهای تالیله لازم است  
 خلاف حکمت و سنن و لطف چه مقتضای حکمت در انزال کتب است  
 رسل ابتدای خلق و امتداد امر معاش و انعام معا و ایشان است  
 چنانکه مفصل گفته آمد پس بنور دینی برقرار شد پیغمبر آن دین از دنیا



بجانب عقبتی تا به غیر دیگر که صاحب دین و معرفت علی حد باشد بر اینک توجیه  
 مرجع و فدا و کلی خواهد لازم آمد چه از زمان پیغمبری تا زمان پیغمبر دیگر یا اینکه  
 سالها بگذشت و خلق در پی قیامی می گرفتند و خود در ایام حیات  
 باست خود خبر میداد که فلان پیغمبر خواهد آمد زیرا اطاعت کنید و ایمانی  
 هم خبر میدادند باینها و اطاعت او و من و ما است او بعد از نبوت آن پیغمبر  
 لاحق طاعت و انقیاد نمی نمودند تا سفک و ما و باعث بر قتل و نابودی او  
 و اولاد و اموال می بیند چنانکه سیده از نبوت پیغمبری از نسب بیاید اولاد و اموال  
 که چه رحمت است کشند و چه صدمه ها از قوم خود در دنیا و آخرت می بیند و چون خود  
 توانست که در پس پیغمبر خواهد بود و بار این فرستاده ایمان بنا بر پیغمبر و امر  
 از پیغمبری پیغمبری باشد و از غفلت بجا که از تقاضای عباد و تقدیر برسد و در حد  
 کمال است چنانچه سمت و دریافت می شود و دیگر و در حدی و در حدی

کامل نیست و این منافی لطفت چنانکه خلاف حکمت است **فوق** کلامی که  
 این جواب را اگر چه بطوری که مرسوم صورتی است و لکن به نظر وقت  
 حاسم و قاطع مراد و جدال نخواهد بود و چه چشم را رسد که بگوید حصول انصاف  
 در صورت استقرار ادیان پیشتر است از وقوع آن اختلاف در صورت  
 عدم استقرار بعد از استقرار زیرا که بود که اشخاص هر دینی نظر با هم را  
 از دین و امتد اورمان چون در طریق خودشان نزن نمانند و در اوست  
 بود و اندک بچشم می آید تفاوتی را در سحر و قلوب بجهول پوسته عیب عیب  
 دست از طریق خودشان نکند بلکه باعث نزاع و مقاتله بیوف کرد و چه  
 در عصر نبی است و مسلمین معلوم شد بخلاف صورت ثانی که چنان خواهد بود  
 نظیر عدم و ثبوت و اعتقاد پس اولی در جواب شهر که به نظر قهرمیا  
 نیست که میگویم مثل مذکور و خالق عالم چون مثل مضاف و طیب

حادث است همچنانکه مریض بواسطه انقلابات احوال و مراتب و فاعل  
 مزاجش و مریضانی و بهر مرتبه روانی و غذائی و حالیه در کار است  
 طبیب نیز نظر علم او بمصالح مزاج مریض و بر وجه از ناخوشی می آید و  
 و علاج باید بکار برده و مثلاً اگر در مریضی تخریر قیون یا فاقوس یا سایر  
 معاینه که طبع مریض را از او نفرت نماید چون بنای مریض و غیره  
 این که آنچه می باید بصلح مزاج و از روی لطف و دفع ناخوشی است  
 پس با وجود اگر طبیعت قبول می نماید و در حال خوشحال شود  
 و بجای بر طبع مریض و اندیشه و چه اگر در مقام تشاجر بر آید عصبانیت  
 او نخواهد بود بلکه اصل کوشش و طبعی و در مریض است که نظریات  
 طبیب صلاح و سود احوال مریض است که چنین روانی و غذائی  
 تخریر کرده است تخصیص که اگر طبیب عالم عادل مهربان باشد و اگر

در مریض  
 و در مریض

بهار

چهارم از هم هر روز کسی با صلاح بداند و خود تعیین نماید در تخریر قبول خواهد  
 امیدوارا او بجای و مریضی خواهد بود پس تخریری که از روی لطف و مروت  
 و بخشش فاعل کل شیاء و حکیم و انطاف است با وجود احاطه  
 علمی بکل ذرات و موجودات گما قال الله تعالی لا یعرب عنده من  
 ذرة فی الارض ولا فی السماء والا الله یحکم کل شیء بحیطة والله  
 اعلم بکل شیء علماً والله یحکم کل شیء علیم و از محمد است بامن هو  
 عالم بکل الاشیاء مثل الجواهر العلم و القدرة چگونه تواند بود  
 آن لطف و مروت کبریا بی شبکان ضعیفاً العقول خود را آنچه  
 مناسب احوال معاد و معاش ایشان است عطا نفرماید و آنچه  
 بهم آورد از جهت احاطه علم او اصلح احوال عباد را اصلح علم عباد است  
 و که آدمی از بندگان ضعیف مریض حامل که سه ایا ناولد است



او را با اعضا و اسما و رباطات و متراس و اعصاب قوی نماید  
خود علم نیست و احکام ایشان را نمی دانند چنانچه گفته اند ترا از هر دانشی  
نزد آنکه از آنست ذوق دانش نیک دادند و هر که بخت تواند و بطریق  
علی الاطلاق عالم عادل لطیف پس صلاح حال عباد را چنان دانسته  
که بفرمان راستی را معیشت کند تا در هر روزی آحاد ناس آن درین خلق  
نموده و بر وجه کمال تواند رسید اگر چه قلیل باشد چنانچه در کلام مجید  
سفر ماید و قلیل من عبادی علی الشکور و منظور از رعیت برتری  
بر عصری نظر بقضای حال عباد در عصری است یعنی را بخیل نوس  
ایشان است و بجهت همین منظور است در تعلیف و عافا انشعاب  
بوقتی که مصلحت اقتضای انقطاع کند و این بخیل و انباء چون غفلت  
و مدوخت محض لطف و شکر خواهد بود و لطف بر خدا واجب است و اگر متکلم

لله

لطف کند و فتح برقرار و انست و لطف بخار است از امری که مستعد است  
و مقرب لطافت باشد پس معلوم شد که چنانکه تعیین مینماید و متوسل  
خالق است تعیین حافظ و متبع نیز باید خالق باشد و حاکم بر این قیل  
و نقل است چنانچه معلوم گردید و الله و اولیاده و الدلیل **آیا** سببه  
و دیگر در این مقام آنست که هرگاه صلاح و نظام عالم در آن بود که همیشه  
محیی از خدا باشد و لطف را مقتضای آنست چنانکه مذکور شد که وجود  
آن لطف محیی و فیض مطلق است یعنی در وقت که آن تحت ظاهری و ظهور  
باشد که رائق و فائق در امور و احکام شریعه تواند بود و مردم را موعظه  
و درین خود رجوع بآن تواند نمود اما هرگاه ظاهر نباشد و مردم را موعظه  
او را که خدمت او نباشد چنانکه در اتم این زمان است محجب  
و خود آویزه نماید خواهد داشت و چگونه صلاح نظام و لطف است

چون در این صورت

بجای آدم علی خواهد آمد جواب از این شبهه میگوئیم اما در صورت مخصوص انما  
غیر متناهیست لکن عدد ثمرات وجود شرفش تکلیف نفس ملائق در حق  
ظلم عالم از ظلم و تحمیل غرض ایجاد که اصل معرفت است و احقاق حق  
و غیر ذلک **و** اگر در صورتیکه غایب باشد چند فایده بخواند مبرر است  
آنچه بنظر رسیده خواهد غایب در عدم تمام **اول** آنکه در خبر قدسی اثر وادار  
که خدا تعالی میفرماید که من کنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که بشناسند  
پس من را خلق کردم تا من شناخته شوم پس غرض از اصل ایجاد  
معرفت خواهد بود چنانچه در کلام مجید فرموده که **ما خلقنا الجن والانس**  
**الا ليعبدوني** و جمیع اهل تفسیر اجماع است که ای یوسفون پس باید  
میان بنی نوع انسان لا اقل سواد باشد که جمیع مطالب الهیه را درک  
نموده و گما بجهت طریق معرفت از برای او بجهت قبول پیوسته همواره تشریف

مورد

متوجه آن جمال و مورد آن کمال صرف باشد تا محض بن حدیث و قرآن  
بعل آید و این طریق معرفت کما هو حق ابدأ حاصل نشود مگر از برای کسی که  
بنی یا امام باشد پس باید که ابدان این خدا خالی از حجت نباشد تا این  
معنی حاصل شود خواه غایب باشد خواه حاضر باشد **دوم** آنکه اصل حق  
آن ذات مقدسه بمورد مسعوده محض لطف و معرفت فیض است از برای  
مردم چه وجود شریف آن حجت بر روی زمین باعث نزول برکات  
خیرات و مقتضی دفع بلیات و آفات است و سبب بی تلافی شایطین جن  
و انس بر بار و موجب عدم استیلا و غولان مردم فریب بر عباد است  
چنانکه در اخبار اهل بیت طاهیرین صلوات الله علیهم وارد است  
اگر روی زمین از حجت الهی خالی باشد هر آئینه زمین با اهل  
آن فرود می رفته و فریج این مقال بربیع مقتضای حال است که



لازم خلقت انسانی افتاده ترکیب که در عقل و جوهر کمال و طبع قویست  
 در آدمی که با بعضی چیزها موافق و ملائم خود بشمارد و بعضی را  
 و ملائم میداند خواه آن چیز ملائم یا ناملائم باشد در واقع و خواه بود  
 باشد یا زیان رساند او را یا پس آنچه را ملائم بشمارد می کند در نزد یک  
 کردن بخود و خواستن آنرا شود گویند آنچه را انسانی دانست می کند  
 در و کردن آن از خود و نخواستن آنرا عصب خوانند پس اگر انکار  
 از این خلاف مقتضای عقل و شرع باشد از راه و تئوسه شیطان  
 بوجه و خیال مدعوی یا بکبر و حیل و تکبر و عدوان منوط شود تا عقل  
 شرع غالب شود و صاحب را از فرمان ایشان بیرون آورد و شیطان  
 اگر چه بر انسان با استقلال حکم نمیتواند کرد تا ما او را همگی از حکام  
 مسلط بر انسان بشماریم مکن باغوا و قریب ملائم را در نظر مواد و هوس

ملائم و ناملائم را ملائم می نماید و هوا حکم میکند پس نابراین شیطان را برسان  
 تسلطیست و او نیز بمقدور قول جناب قدس الحق ان الله یضل من یشاء  
**چند و مضامین دشمنیست قاهر و آشکار چند بر جاعلی بیست و شش**  
 آنی را ایشان دورتر و بر چند عقل غالب مسلط و طبع و هوا مغلوب  
 عنایت الهی زیاده تر باشد و شکلی نیست که تحت الهی نقطه مقابل و ضد  
 مقاومت او و آثار هر یک نقیض آثار دیگری و از یاد او آثار هر یک با  
 نقصان آثار دیگریست چنانکه آثار شیاطین کجاست عالم بقدر کوشش او  
 میرسد همچنان آثارش موحیدین که تحت باهره آئینه است بکل عالم میرسد  
 و چنانکه شیاطین در روی زمین چون ظلماتند بعضی فوق بعضی چنان  
 حج آئینه نیز آوارند در زمین بعضی فوق بعضی پس اندام مقتضای  
 لطف که میرسد کردید باید در مقابل این خلقت محض و کمال که منته

نقطه

و اعصار نور کجی باشد خواه مخفی و خواه ظاهر تا تحت دفع شود بقدر قدرت  
و بانی نزول برکات و عنایات الهیه نسبت بعباد تواند کرد و الا علیک  
جمله مقتضی انقطاع خیرات میکرد و مسکین از تواند وجود امام آنست که  
میگوید غیب او می تواند بود از اگر مردم باشد اما چه میشود که جمعی بدست  
او در زمان غیب برسند و خواست او را از او آید نمایند و اگر اصحاب  
مسائل خطی یا سمعی یا سیاقی افتد تبیین فرماید و در این طریق  
بجز انصاف نماید چنانکه در زمان غیب صغری بوده بلکه در این غیب  
کبری بلکه در اواسط چنانچه بعضی از متاخرین ادعا نموده اند لیکن عدم  
طوری که در این غیب عدم قابلیت و استعداد است چه سالها و قرنهای  
افلاک را حرکت و تلاش کار تا چنان کویبری از سحاب رقیب بسیار  
شود و تواند آورد و تمام قیل بر چه است نه قامت ناسازد اندام

در تشریف تو ربی بالایی که گناه نیست پس بر این هرگاه حاجتی از خدا طلب  
شود و در علم الکی نیز ظاهر باشد که بعد از او حاجتی دیگر هم نخواهد رسید و ما  
دیگر این امر محکم را قابل و عامل نخواهد بود و حال آنکه آن عجب با عین انصاف  
و جمل که دارند قابلیت آن نور آن حجت را در وقت طویل ندانند نه باشند بیا  
اینکه کاهست در صد قتل و جدال او بر این خلاف لطف خواهد بود  
چه لطف را بنابر این اقتضای ظاهر نمودن چنین حجتی نه از جهت  
بخل بلکه این بخل در موردی است که خیر محض است نسبت و امام  
هم حاله منظره نیست خبری استعدای و بی قابلیت خلقی چنانچه فی الواقع  
رقیه الله علیه که از جمله قول علما مستکین من غیر من است در خبر اعیان  
خود در این مقام مفرماید که اللهم اطف فجب نصیر علی الله  
تعالی تحببنا للفرح و المفاصله محلو من الانسقاء و الحصار



اللفظ فيه معلوم للعقل ووجوده لفظ ونصرفه لفظ آخر  
 عدمه متناهي چون شری کلام مجمل معلوم شده است اندر هر کلام گفته می شود  
 میفرماید که امام لطفی است از جانب خالق عالم بریدگان پس واجب است  
 بر قدرای عالی ازجه تحصیل غریب و مجاد و مفاسد نیز معلوم است انتفاء او هم  
 در نصب امام معصوم نخواهد بود و خبر صلی علیها و علیها السلام و نصب امام  
 بجهت غفلت معلوم است چنانچه مفضل احرار گردید و وجود امام لطف است  
 و تصرف او لطف دیگر است و عدم ظهور امام از ما است چنانکه مطلب  
 هم نیز مشخص نمودیم **مؤلف** که از جمله خواهد بود و وجود امام که محکم تر نظیر  
 قاصر می آید است که بگوئیم مثل خلیفه و امام درین چون مثل ائمه است  
 با سایر سفلیات چنانچه اقطاب مری است آنچه را که در تحت او نیست  
 از اجسام خواهد در زیر آن پنهان باشد و خواه آشکار و نهان است

ترتیب چنان گشت خفا و ظهور اقطاب و حساب سفلیه آنچه منقذ است  
 از شمس استفاده بگشت میکند اگر چه پنهان در زیر باشد و این قاعده  
 و بود است بجهت عموم ناس همچون خلیفه الله درین نسبت با احوال  
 حکم اقطاب نسبت با اجسام و آرد باید ترتیب نماید تا مگر امکان خلق را بدست  
 کمال رساند و از جانب اقدس الهی افاضه فیض نماید و خلق را از  
 مستحق و محظوظان گردانند خواه ظاهر باشد و خواه غایب چنانچه  
 از مولای متقیان علی علیه السلام آمده قال لا یخلوا الارض عن  
 قایم لله **مؤلف** اما ظاهر است ظهور او خائفا معورا لذلایل  
 حج الله و نبیانه و تصرف ظاهر لطف حق تعالی نمیتواند  
 زمین از تحتی از جانب خداوند عالم خواه ظاهر باشد و خواه از خوف  
 پنهان باشد تا باطل نشود و جنبهای خدا و تصرف آن تحت در حالت

ظهور کفایت و در خفا لطف و تکرار تصرف کردن ظاهری بخیر و عیال که  
 خلق متناهی با لطف نخواهد بود از جمله لطایف این معجزات است که دلیل  
 روشن و برهان قاطع واضح بر همت بر اثبات وجود حضرت صاحب  
 العصر صلوات الله و سلامه علیه اللهم علی قبره و سبیل قبره و اهلک اعداء  
**مقصود** کسب هم در بیان اینکه امامت از اصول دین است نه از  
 فروع و اینکه امام باید معصوم باشد و تعیین باید از جانب خدا و رسول  
 شود با امامت شخصی باید افضل از همه عایا باشد و در این مقصد تحقیق  
 کرد و جواب هر طایفه چهارم و پنجم مفصلا بدانکه حضرات امامیه معتقدند  
 بالعصی از قائم که امامت از اصول دین است و اغلب ائمتیان فروع  
 دین دانند و حق اولست بعد از معنی استحقاق در کمال ظهور است زیرا  
 که معلوم شد با آنکه ظاهر و بر این ساطع که بقای دین بی او نیست

بر وجود امام و اگر چه از پیغمبر خلیفه نباشد دین او مستقر نشود و سبکی  
 نیست که چنین امر عظمی از اصول دین خواهد بود و دلیل بر این مدعا حدیث  
 مشهور است که قائم و عامر بطریق عدیده از حضرت رسول ع  
 کرده اند بلکه در کتب فریقین با اختلاف بعضی میگویند که آنحضرت  
 فرمود که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة  
 یعنی کسی بمیرد و حال آنکه نشا قمر باشد امام زمان خود را نداند  
 مردن جاهلیة را و بحمد الله حدیث بر این فیه است که حضرت ششم  
 فرموده مردن کسی که عارف با امام زمان خود نباشد مردن جاهلیة که  
 عبارت از مردن بر حالت کفر باشد و کفار و کفیران که واقف بر اعتدال  
 الکافین نیستند و سبک و معصیان و هم فیهما الذین و غیرهما  
 از آیات شافیه المعانی محل در نار حور نشد بود پس هر که امامت را



بدلیل ندانند باید محذور نباشد و مانع از اصول دین مگر از مقلد  
که علم آن واجب و ترک آن موجب غلو و درنا شود پس تنها اگر  
باشد و نظر کن عبارت بعضی از فقهاء ما رضوان الله علیه که بعضی از  
رسائل خود نوشته اند باین عبارت که اصول دین سه چیز است توحید  
و نبوت و معاد و اما عدل و امامت پس آنها را ضروریات مذنبند  
بدانکه هر کس منکر هر یک از سه چیز اول باشد کافر و نجس است و همچنین  
او حلال نیست سایر احکام کفر را و جاریست و اما اگر اعتقاد بر آن  
سه چیز اول داشته باشد و منکر عدل یا امامت باشد کافر نیست  
لیکن شیعه مهم نیست و بلکه از اهل قنوت و اینها را اصول دین  
میگویند بواسطه اینکه اصول عبارت از بی درجه برتری که بر آید  
بنیاس بنا گذارد مثل فی دیوار در پیش درخت و امثال اینها

و سایر عبادات و مسائل افعال و حرآم فروع و مثبت یعنی مثل دیوار و  
و برگ درخت پس اصل هر چیز اگر با بر قبا باشد فروع بر سر او قرار میگیرد  
و اگر اصل با بر جان باشد فروع را ثبات و بقا نباشد پس هر که اصول  
صحیح باشد امید نجات از برای او هست و هر چه که فروع دین او خوب  
باشد و اعمال او ناشایسته باشد هر چه بعد از سوختن بسیار باشد در  
جهنم و هر که اصول دین او خوب باشد پس فروع دین و اعمال و عبادت  
و عبادات با و نفی ندارد و هر چند تمام مثبت در در عبادات کند تا  
انجام یابد عبارت بعضی از اهل فقه ما متأخرین قدس سره و این اگر چه  
بجای خلاف نامست نظر میکنیم گفتند که اگر منکر عدل یا امامت  
باشد کافر نیست و لیکن تصریح نموده که شیعه مهم نیست پس تنها  
کلامش خنجر میزند سخن را نماید علاوه تصریح هم کرده که بلا شک

لهذا جهت است و اصول یعنی مقابل فروع دین اعم از اصول دین و اصول  
 مذہب است پس فی الحقیقت میتوان گفت که فرق نیست با این آنچه مذکور است  
 که اصول دین تحت با آنچه مذکور است از کفر تفاوت مراتب اصول دین  
 یعنی مقابل فروع دین فکرت از حرف بعضی فقهاء عنوان اند علیه سائی  
 باند قای سابق نخواهد بود چه منظور آن بود که امامت از فروع دین  
 نیست و این قدر از این کلام مضحح است و اما حدیث تقریر در بیان  
 اصول دین در مقابل فروع و منقسم نمودن آن با اصول دین و  
 حکم بوجوب نجاست مخالف امامت و عدل میتوان گفت که مسئله  
 اجتماع دویست و چنان یافته است با جهاد و خود مطلبی است  
 مرتضی و من تبع او حکم نجاست اهل سنت نموده اند و این خبر را نیز این  
 مذہب است چونکه امامت لا محاله منکر قول نبی است چنانکه مورد تعرض

برادران باقی در آوریم با دلیل و هر که منکر قول نبی است منکر خدا و حکم او  
 و هر که منکر حکم خداست کافر است و کافر محکوم است و نارسانه مذکور  
 مسلمین و مؤمنین و شریعت رؤساء خلاصه این است و هر یک که اصول دین  
 پنج است و این نیزست فساد میشود از کلام مذکور چه در آخر خبر مطلب  
 فرموده که اینها را اصول دین گویند و آخره و این کلام ظاهر است  
 با اصول خمس باشد چرا که انشاء الله تعالی مرادش همین تعین آن  
 جمعی باشد که عرض شد **فوالله** از امامت بی انصاف با وجود سبک امامت  
 را از فروع دین می دانند کمال عدالت و بعضی شیعہ دارند بلکه  
 بسیاری از ایشان حکم میسبب بودن قتل و اسیر ایشان میکنند و فرق  
 خواست نمود این مسئله را با سایر مسائل خلاصه فرموده ایشان که  
 هر یک از رؤسای اربعه ایشان با یکدیگر خلاف دارند پس گاه



مخالف امت با ایشان واجب القتل و مستوجب بغض و عداوت باشد  
 باید که خفیه و شافیه و مالک و جاهله یکدیگر را واجب القتل دانند  
 و آن فرقه فی المضاف باید نهایت بغض و عداوت با همه اربوبه داشته  
 باشند و بالعکس نمی آید و اینان بغض و عداوت داشته و حکم قتل  
 و نجاست و عدم جلیز و غیر ایشان گشت و هیچ خواهد بود و نظایر آنکه شریعت  
 را از اصول دین میداند و حقیقت امر اینست که چون مذکور است  
 مذنب غیر مستحکام خدا و رسول است و امری است من غرضی ندارد  
 بنای اموریات آن مطلقا بر جانی نیست اگر کسی را بخاطر رسد که علم  
 بصوریات دین مانند ناز و روزه و امثال آن نماند و واجب و جمل  
 آن باعث خلوه و در نارس است پس باید آنها نیز اصول دین باشند  
 جواب گویم که در انان ضروریات دین فی نفس واجب است بلکه

هر یک که نبوت پیغمبر صلوات الله علیهم را باطل کند یا ضروریات  
 دین را رد می نماید و چون کار یکی از ضروریات دین موجب انکار نبوت  
 و انکار نبوت موجب کفرست انداز نظر با کار او یکی از اصول دین را  
 خلوه و نارس و پس قیام که در این مقام موجب انجام بغض و عداوت  
 ایمانی رسانده شود و گویند که نبوت را باطل کردن لغوی فلا اکر او بی  
 الالهین و از این تحقیق محقق گردید که در اصول نفس اعتقاد من حیث وجود  
 مستحبست قطع نظر از حیث عمل مخالف فروع دین که مظهر مطلقا در او  
 نفس علت و حجت و الاهیست حکم فقط و فروع بلا عمل موجب خداوند  
 اعتدای خواهد بود پس معلوم شد که در امامت و عدل نیز نفس اعتقاد  
 مستحبست مانند توحید و نبوت و معاد و لازمت که اصول خمس را  
 قطع فی ماصلا نماید تقلید و قول بعضی از اصول دین که بخوبی تقلید

نموده اند در اصول این بعد از فرضی که مجامع کرده شخصی بر یک و مع خود  
 و هدایت نماید یافت مثلا می تواند تقلید عالمی نماید ضعیف و تحریف  
 چه فرض این جایست اما مفروض محال است بدلیل آیه بکمال الدلالة  
 والذین جاهدوا فینا لنفکناهم سبیلتنا یخفی عن ارباب  
 آیه فلا کراه فی الدین قد بین انشد من الغی چگونه این مفروض  
 واقع خواهد شد و از اینجا دلیل روشن معلوم و برهان واضح مفهوم که  
 خطا کنند در اصول معاقب و محضرت باید اجتهاد و بجای نیست  
 که تحصیل اعتقاد قطعی نماید بخلاف فروع که امثال این زما که زبان  
 غیبت و حیرت منظر مسائل و کافی و محظی در او مناسب است بالاجمال  
 چنانچه در کتب مطول آمده است و کلام الله که در جواب اصول این  
 وجوب عینی است یعنی بر هر یک از مکلفین بخصوص واجب

و متهم است که تحصیل اعتقاد قطعی نماید با دلائل و کتب معتبره عقل را  
 از تزلزل در اندیشه هر نوی که تواند مثل این مطلب چون مثل  
 جاثقین است که هر فردی از افراد باید فرض جمع خود نماید از خورون  
 یکی یکی دیگر را شیخ حاصل نخواهد آمد ولیکن در این مطالب  
 اصولیه اعتقاد را باید باین تفصیل نجات کلامیه بخوبی که تواند دفع شود  
 و شبهات ختم نماید چنانچه فضلا مشکله را آن ملکه و اقدار است  
 لازم نیست عینا بلکه واجب کفای است بل در عصری جمعی از اصول  
 واجب بود که بزرگ اجتهاد در اصول نمایند کل گناه کار و متهم  
 بود علی الاطلاق و اگر بعضی بر او قاهر نمایند از دیگران ساقط خواهد بود و  
 کلام احکامات عقل خود هر فرد را اگر چه بدلائل قاطعه و امانه باشد کسیکه  
 ختم حاصل کند واجب عینی اما دلائل محتره در علم کلام را در این



واجب کفایت چنانچه هر که بگوید که اگر بنا بر این که از خود  
که میباید بقیل چون ما برین و استادان در علم کلام باشند عرض  
بلکه تکلیف بالاطاعت لازم خواهد بود و لا یكلف الله نفسا الا حوزها  
نکن در بعضی چنانچه جمعی باینکه بعنوان روم و وجوب خروج مشرکین  
تا یکی را اجتناب از حصول منفعت دست بهم در نظر باینکه مقتدر است  
واجبت تا در عقاب احکام لازم نیاید چنان در حصول جمعی باید و قضا  
خود را معروف میان اصول عقاید نمایند هیچ مصدور در کتاب کلامیه نمیشود  
قطع و یقین رساند که تواند در زوایا و دفع شبهات خدمت نمود پس  
**هیئت** که با وجود این که جمیع احادیث تکلیفین با جهل و خود با تحصیل  
اعتقاد قطعی نمایند چنان امر را آسان نموده و اگر عوام الناس را  
بعقب از علماء عصر کتفا بنقل آباء و اجداد نموده پس در اصل و ریشه

اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى الْإِسْلَامِ وَنَا عَلَى الْإِسْلَامِ مُقَدِّمُونَ  
اجتهاد با کلیت نموده بلکه قریب باینکه طایفه اصول عقاید را  
لا عوج عادت نموده اند و انا لله و ایاهم للمسلمین و ایاهم  
المؤمنین و چون مناسب مقام است این بی بضاعت بجهت توفیق این  
مطلب فرض نمایند که اگر قیامت کبری برپا شود خلق را در معرفت صاحب  
در آورند و بیکفر از عوام شیعه و بیکفر از عوام سنی را حاضر داشته  
از شیوه سوال کنند که خلیفه رسول الله بعد از او که بوده او را جواب  
گوید که حضرت امیر المؤمنین بعد از آن سوال کنند که چه دلیل بر این  
واری جواب گوید که در دنیا از فلان عالم شیعه شیخیم حضرت الله  
تعالی امر فرماید که این مرد را به بهشت ببرید بعد از آن از سنی سوال  
کنند که خلیفه رسول الله بعد از او که بود او در جواب گوید که بگویم

و چون مطالبه دلیل کند گوید که از ده نفر از علمای اهل سنت شنیدم و او  
کردم الله تعالی امر فرماید که این مرد را بجهنم بریزد عقل حکم بحسن این  
نمیکند و اگر کسی سوال کند چه فرقت میان من و این مرد شیعه  
که مرا امر بجهنم داد و امر بحیث فرموده اند و حال اینکه او اعتقاد  
بقول یک عالم نموده و من بقول ده عالم اعتقاد کرده ام و این حکم  
بمقتضای عدالت واقع شده مؤلفش مجاور حق در نظر عقل نیست  
و اما اینکه امام باید معصوم باشد چنانکه بوجوب عصمت از امامیه  
و اسماعیلیه حکم کرده و معتقدند و اما دیگر از امامه قائلند باینکه  
امام عصمت شرط نیست حق مذکور است بجهنم دلیل و اگر چه نبوت این  
از قبل و اضمحالت نظر باینکه پایان کردید که امامت تالی نبوت علاوه  
و لایحی که دلالت بر عصمت اولیا نمیکند البتة لکن در این رساله حقیر میگوید

چهار وجه التفایم نماید **اول** میگوید که واجب نباشد در امام عصمت  
لازم بیاید تسلسل حیاتی و باعث در احتیاج ما با امام عادل است که چون  
است نبی را خطا و زلل جایز است بحسب علم و عمل ضایع در امر ماله بود  
پس شخصی باید که محفوظ و مصون از جزا خطا و زلل باشد تا تواند بر حق  
مسئع خطا و زلل نماید و اگر خود جایز خطا باشد احتیاج خواهد بود بر سر  
براجر و آدع دیگر و او نیز بنا بر این فرض محتاج خواهد بود بپاکت و  
پلنداراج و مکنافاس الی غیر النهایه و این تسلسل باطل است پس با الاخره  
باینکه میگوید شخصی که او را خدا آن عصمت و قهارت باشد تا کسی به جز  
خطا و او نباشد و این معنی عصمت در امام است و **جمله دیگر** میگوید  
پس از این تفصیل معلوم کردید که امام متبعی و حافظ دین نبی است  
یعنی برقرار دارند و او پس التی و حفظ کننده اسرار نبوت است



بود و این معنی است که بی امور را با و توفیق نموده و یکی نیست پس  
 امر معنی را و این که از بدو یکی که محفوظ باشد از خطا و در آن تخصیص کرده  
 شد بدلیل قاطع که نصب امام از جانب خداست و لا محاله از آنکه  
 را علم بر ظاهر و باطن احاد ناس میباشد و حصول عصمت را که عبارت  
 از آنکه نفسانیه که با وجود آن از کتاب معصیت نکند با وجود قدرت  
 او در هر فرد که مقتضی داناست پس چگونه تواند بود که غیر معصوم  
 را حامل و حافظ چنان امر خطیر عظیم قرار دهد چنانچه در عصمت انبیاء  
 آمده پس باید حافظ چون توشش شریف معصوم باشد و **جمله**  
 این که اگر امام اقدام بر عصمت نماید هر آنکه واجب است منع در او  
 از عصیت بود و چون معروف و نمی از آنکه و این مستلزم حصول خلط  
 غرض خواهد بود چه مقصود از نصب امام این است که خلق را ارشاد نماید

و امر معروف و نمی از آنکه فرماید تا خلق امتثال نموده مطیع گردند چنانچه  
 در کلام غیر انتظام خود می فرماید اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ  
 پس اگر عصیت در مقام معروف و نمی از آنکه داده او بر آید  
 قطعاً مقصود از نصب امام بجهت آن خواهد بود که عصمت بلکه نصب امام موجب  
 فساد عصیت و چنانچه او بدو پس باید که پاک باشد از لوث عصیت  
 مطلقاً یعنی معصوم باشد و **جمله چهارم** است که اگر امام خود مرکب  
 معاصی گردد چون رعایا لازم آید که مشابه و تحمل او از قلوب مردم  
 شود بلکه بدست زین مردم باشد چنانچه کسی که مردم را با کینه آید و در میان  
 باو باید باشد با وجود علم و کمال اگر خود افعال فجیع و اعمال شنیع را  
 بعمل آورد و بیدار عمل افند و آثار غلا بنظر مردم خواهد آمد و او  
 اصلاً مشایخ از بجهت اجرای احکام شرعی و توفیق نورانی الهیه

نخواهد بود پس واضح شد که امام غیر معصوم تواند بود و عقلا و نقل چنانکه  
 بیان گردید **بابی** که مذکور شد هیچگاه امام را آیا ممکن است فعل معصیت  
 یا چون که مؤمنین عن الله است قدرت بر معصیت ندارد و بعضی ام  
 قدرت امام بر ارتکاب معصیت را قائل شده اند و گویند چون جناب  
 اقدس الهی منبیا و اولیا را خود هدایت و ایصال الی مطلوب فرمود  
 بجهتیکه عقل ایشان مطاع و هیچ جوارح و قوای ظاهره و باطنیه  
 مطیع و فرمان برده پس تواند بود که تواند مرتکب معصیت گردید **ولیکن**  
 حق مذہب اولست چنانچه امامیرضوان الله علیهم الاعتقاد است  
 بر قدرت و اختیار بجهت جمع افعال نامرئیت و حاصل است از جناب  
 جناب اقدس الهی و الا شد باب تکلیف خدایت و از آن جمله  
 منبیا و اولیا اند چنانچه جناب مقدس بوی صلوات الله

و سلام علیهم فرموده که انما انما نسیر منکم فی نوحی الی و الا لا نسیر  
 که مستحق ثواب نباشد بجهت جناب از معاصی و اتیان با و امر و  
 استحقاق ثواب عبادات خودند است نباشد باید تکلیف نباشد و  
 عدم تکلیف انبیا و اولیا خلاف بدیه عقل و نقل است **و اما** آنکه  
 امام باید افضل از رعیت باشد چنانکه فرق ناجیه امامیه حکم و وجوب  
 حصول آن نموده ولیکن اکثر اهل سنت بر این رفته اند که افضل امام  
 از رعایا شد نیست بلکه میتواند بود که مردوس و بعضی مواو افضل باشد  
 و حق مذہب ما میرست دلیل بر این مطلب است که اگر امام افضل از  
 رعیت خود نباشد پس هر آن آرد و شوق نیست یا مفضولست نیست  
 بعضی از رعایا یا اهل رعایا یعنی بعضی از رعایای او یا تمام آن رعایا  
 افضل و ارجح نسبت با و باشند یا مساوی است با ایشان **اما** شوق



اول باطلت بسبب لزوم ترجیح مرجوح بر واجب چه بهر عقل بر این ماکم  
 حاکم جابرست که نمیتواند بود پس ترجیح علم و عمل بالاتر خود از حق  
 تواند بود و ادعای برتری و مطاعیت تواند کرد و از این جهت است  
 که جمیع عقلا متفقند بر ابطال ترجیح مرجوح بر واجب و احدی را خلاف  
 در قبح آن نیست و با وجود بهر عقل دلیل نقلی بر آن قول جناب  
 الهی است که میفرماید **أَمْ لَمْ يَنْتَهِ إِلَى الْحَقِّ أَخْوَانُ بَنِي آدَمَ**  
**مَنْ لَا يَهْدِي اللَّهُ لَأَنْ يَنْتَهِى فَإِنَّكَ كَفُّهُ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** یعنی آیا  
 کسی که هدایت نمیکند و مرا بحق سرافراز است که پیروی کرده بود  
 یا کسی که خود هدایت نمیشود و تا آنکه کسی دیگر او را هدایت نکند پس حق  
 میشود شمارا که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید و در جای دیگر میفرماید  
**هَلْ يَنْتَهِى لَدُنَّ يَعْزُبُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَلَمْ يَأْنِذَرُوا**

اولاً لا کتاب یعنی یا مسامحه و این جماعتی که میدانند با جماعتی که نمی دانند  
 نیست و جز این نیست که منکر میشوند صاحبان علمها و کما شوق و  
 از احوال نگه مساویت نام با رعایا بعضی اهل کلا و این نیز باطل است  
 زیرا که ترجیح احد منا و این بر دیگری همگی ملاحظه رحمان جابرست  
 یعنی با عقل محض و چیزی که نسبت با مساوی باشد بدون ملاحظه محض  
 یکی از آن دو تا بر آن دیگر ممکن نیست که احد ما را اختیار کند بر آن  
 یکی دیگر بلکه در جماعتی با باید و آلا باید او را بنظر آورد تا اختیار  
 یکی آنچه بر مرجوح پیش خود نماید که صرفی نفس را در جهان نرساند  
 باشد و آنچه در باب جواز ترجیح ملازم هر هزاران اشعری بعدی عقلاست  
 و بر غرضی قانع چنانچه مشهور است مثال آورده اند بحرف و چوبست  
 چه عقل خود بنفسه حاکم بر مرجوح احد منا و این در جمیع حیثیات بر مساوی

دیگر معنی نبر که چون توان بود شخصی که فاعل محاربه بود و باراده و مستبد  
 خود فعلی نماید تصور جهات آن فعل کند بلکه محاربه را بنده و ملا خط کند  
 تا جهات و اطراف و الکاف آن فعل را اما احداث کند شوق و  
 بر نبر غم و اجماع که رسید بعل آورد و آنرا طعن کلام اینست که امام بگاه  
 مساوی باشد با رعیت خود مطلقاً هرگز احدی را و اطاعت نکند  
 نمود باراده و اختیار و این معنی بدیهی است احتیاج به تفسیر ندارد  
 ندارد پس ثابت کردید که امام باید افضل از جمیع رعایای خود باشد  
 آنکه اینست که امام باید مخصوص از جانب خدا و رسول باشد چنانکه  
 مذکور فرموده است بخلاف عامه که گویند تعیین خلیفه و امام  
 مردم است هر که خواهد پس خود نماید و کمال نفوذ ضاکر است  
 که چون بعد از وفات پیغمبر صحابه دفن پیغمبر را که ائمه و اجداد است

و اجماع کردند مسلمان و دفن نمودند و بکار از برای خلافت نصب کردند  
 اجماع کردند مسلمان بجهت پس از اجماع معلوم میشود که خلافت حق است  
 بود و این کلام در حال مخالفت و کثرت است زیرا که اجماعی که ایشان  
 میکنند بجهت و در معنی جمیع رؤسای دین بلکه کافر مسلمان اتفاق کنند  
 یا وجود است که در آن اجماع جناب علی بن ابی طالب حسن و حسین و  
 سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جمعی دیگر داخل بودند علاوه کرد دلیل ایشان  
 همین باشد در وقت وفات هنوز اجماع نشده بود چگونه ائمه و اجداد  
 ترک میکردند بلی اگر پس از وفات پیغمبر اجماع میشد سخن ایشان صورت  
 میدادند و اگر ترک کردند دفن پیغمبر و دفن از جهت نصب خلیفه  
 بدلیل دیگر بود اگر آن دلیل عقلی است چنانکه خلاف مذکور است  
 زیرا که میگویند عقل حکم بوجوب نصب امام نمیکند و اگر دلیل نقلی است



که غیر از اجماع باشد مثل اینکه حدیث از پیغمبر گشته باشد و دارند و مسلم  
 که او تمام نموده اند پس ملاحظه نمایند ای طالبان حق که چگونه  
 بی سینه و برهان کونیه پستی را شعار نموده موی مصر و قطب را  
 امامت و خلافت را بی مدخلیت ساخته **والله اعلم** طلب از آن بیشتر  
 که بعلم اخفاستیم توان تحریر نمود و اگر چه دلائل مذنب حق و حق حقیقه را  
 از مطالب یافته و آن استنباط نمود لکن وجوه چند در این مقام  
 مذکور میگردد اول آنست که نهی که در امامت عصمت شرک است  
 و شکی نیست که عصمت از امور محفیه مکتوب بحیثیت مبروم الطلاق  
 بر امور محفیه و علم باشیاء باطنیه داشته باشد پس دانای این غیب  
 و دارای این امر بی ریب که تواند بود غیر از خدا و رسول او پس تعیین  
 با ایشان خواهد بود و چه در حق هر یک که هر عاقلی که اندر وی شعور

این سخن  
 است

متبرک و نامتناهی نماید در طریقت و سیرت حضرت فخر کائنات و علامه موجودات  
 علیه و علی اولاده افضل الصلوة همین ممکن که محال با وجود این  
 اهتمام و اعتناء و ترویج این شریعت با آنکه خود میفرموده که  
**انی بعثت لایتمم حکام و لا اخلد فی حق ازبس** که مهربان این  
 است بوده و در اعیان و مستحبات پستالار اربابان نموده تفصیل  
 همچنین جزئیات استقام و توبه و رخت پوشیدن و کثرت دست  
 کردن چنانچه در کتب ادب کما هو حق مذکور است چنین امر مهمی غفلت  
 را که اتم مقامات است عمل مژدک و حقوق گذار و با این که آن رعایت  
 و خدمات که مواز است بشیوه و خود چه شر احکام الهی میشود که غافل  
 و ناظر از اربابان کند هر عاقلی میفهمد که ترک این خلاف دیانت است  
 و این معنی برین محالست با اتفاق و **حکایت** هر گاه لقب

امام در دست مردم باشد واجب است تا بقیه آن نباشد و نصیر است  
 نخواهد عزال و مسم در دست خلق خواهد بود پس امر امامت و خلافت  
 باینچه مردم خواهد بود پس امر و خلافت باینچه مردم خواهد بود چنانچه  
 احکام الهی را غالب اوقات بخلاف طبع و مستکبره قوه شود و مردم  
 پس بدین منزل عزال و نصب مردم بایشده و این معنی مخالف نیز امامت  
 و جبهه چنانچه هر سبب که بقضای مقام پس از این بتفصیل معلوم  
 کردید که شیعه و سنی هر دو متفق القولند که امامت عبارتست  
 از ریاست عامه مسلمانان در امور دین و دنیا و ایشان برپیل نیابت  
 و خلیفه از جانب پیغمبر و یکی نیست که صدق خلافت منوط است باینکه  
 بنی مراد را و الا هرگاه دیگری را و خلیفه نماید خلیفه دیگری خواهد بود  
 خلیفه پیغمبر پس چگونه تواند شد که خلیفه بنی را رعیت بقین کند چنانکه

شایسته حکایت مشهوره است که وقتی که ابو بکر تر از هر جلیه و مکر را خلیفه  
 کردند نامه سپرد خود ابو قحافه نوشت که این نامه است از خلیفه رسول  
 الله به سوی ابی قحافه اما بعد بر سر سببیکه مردم راضی شدند بجلالت  
 من پس من امر و خلیفه خدام و اگر تو نبوی من پائی از برای تو خوب  
 خواهد بود پس ابو قحافه نامه را خواند بر روی که نامه را برده بود گفت  
 چه منع کرد مردم را از خلافت علی رسول گفت علی کم سن بود و پسما  
 از بزرگان قریش و غیر قریش را گشته بود و ابو بکر ایمن از علی بود  
 باین جهت او را خلیفه کردند ابو قحافه گفت اگر امر خلافت بتسبیح  
 من در سن بزرگترم از ابو بکر پس من سر او را نرم بدار سببیکه ظلم بر علی  
 کردند و عصب حق او نمودند چه در حضور ما پیغمبر با علی معیت کرد و ما را  
 امر کرد که با او معیت کنیم پس ابو قحافه جواب نامه ابو بکر را نوشت باین معنی



که نام تو من رسید و یا قلم مضمون نام مرا ای مرد آهنی بعضی از آن نصیب  
دیگرست بکبار میگوئی خلیفه خدا و بکبار خلیفه رسول و بکبار سبط  
مردم بمن راضی شدند و او را از آن فعلت سپاس کردند پس معلوم شد  
بآدم که که امام باید مخصوص باشد از جانب خدا و رسول و تقصیر  
ما نحن فیه که حضرت رسول مبعوث بود بر جمیع خلایق و قائم بعد از  
بود بمضمون حدیث طلال محمد طلال الی یوم البقیة و حرام محمد حرام  
الی یوم البقیة و حکمی علی الواحد حکمی علی المجامعة شریعت و احکام  
آن فرموده است باقی باشد تا روز قیامت و مدت است آن حضرت  
قلیل زانی سپری نموده و فرمود که بر آن حضرت نازل شده در کمال  
اجمال و اشکال و ذو وجوه مختلفه و مع هذا جمیع احکام الهی باید استنباط  
از کلام الله شود پس لازم که حافظی که اعلم و اکمل و افضل و از همه

اشیخ و معصوم از خطا و ذلل باشد چنانچه بعضی مذکور شد و بعضی از آن  
خواهیم ذکر نمود و دانای تقاسیر و بواطن قرآن باشد تعیین نماید که بعد از آن  
حضرت بر آیت مردم نماید و الاغرض بعثت انبیاء بعلی نماید **و اگر**  
بخواهد کسی رسد که بنابر اعتقاد شما که میگویند که الله تعالی حضرت امیر  
برای امامت تعیین فرموده چون اکثر مردم طاعت آن حضرت کردند  
اختلاف در میان امت بهر سبب در ضلالت و کفر اهل فساد و فساد  
که میگوید بر آن مرتب شد جواب گویم که عین همین بحث است  
رسول نیز جاریست چه پیغمبری نبود که جمیع امت اتفاق بر طاعت  
او نمایند بلکه اکثر عاصی و نافرمان و در مقام ادب و قیل و منکر  
بودند پس باید فرمودن پیغمبران نیز لغوی و فایده نباشد مثل شبهه  
است که بر الله تعالی واجب نیست که مردم را مجبور به طاعت

وینکی نماید بلکه در وجوب است و آله طریقی عبادت و بندگی است  
 تا تحت بر عبادت تمام شد **هَلْ هَلَاكَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ** و بخی من **مَنْ يَتَّبِعِ**  
 و **يَتَّبِعِ** چه کسی که گویم نظر بخمین آیات بنیة الدالات مثل  
 ما فرماید **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ لِي وَابْنِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي**  
 هر چه است در قرآن مجید باین فرموده ایم و مثل **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ**  
**لِي وَابْنِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي** چه تر خشکی مگر آنکه در کتاب پانصد  
 است و مثل **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ لِي وَابْنِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي**  
 تفصیل دادی و **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ لِي وَابْنِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي وَابْنَتِي**  
 بر این که امر امامت که فی الواقع است اس ساس بقا شرع است  
 بطریق اولی مفصل تر از سایر احکام باید در کتاب الله مذکور باشد  
 چنانچه در بیان اثبات خلافت علی بن ابی طالب چند آیه خواهد بود

که

که در بیان اثبات الله تعالی که دلالت هر یک بر خلافت حضرت دارد و آیه  
 که بیان عصمت امام نیز نموده باشد چنانچه در این آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ**  
**وَأَطِيعُوا أَرْوَاقَ الْأَمْرِ** فان **فَأَنْتُمْ عَمْدِي** فرموده  
**إِلَى اللَّهِ وَالْإِلَى إِلَهُي** اشاره بر آن شده بر این که **عَمْدِي** یعنی اطاعت  
 و فرمان برداری کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنرا که مبعوث  
 امرند از شما پس اگر از این کتب در چیزی پس رد کنید بوقی خدا و رسول  
**وَكَيْفَ لَكُمْ أَنْتُمْ** که چون امر با اطاعت خدا و رسول است و معنی  
 بعیدتی در مانی است **وَإِلَى الْأَمْرِ** که در تلو آنها مذکور است  
 باید که عام باشد و چنین کسی که الله تعالی اطاعت او را امر است  
 خود و اطاعت رسول خود و عموما واجب کرده باید از جمیع کتابان صغیر  
 و کبیر معصوم باشد و الا لازم میاید که معصوم گناهی که از چنان شخصی



صادر شود و منعی عیب باعث کراهت بود و ناموس باشد یا اعتبار و وجوب اطاعت او و این اجماع متافیه است و مراد از امام چنین شخصی است که معصوم باشد از جمیع خطا و زلل و واجبه اطاعت باشد و جمیع امور است بحکم مطلقین اگر نوال است که اگر که فرموده اکثر از آن کیند و چیزی پس است کیند بخدا و رسول بدون ذکر اولی الامر مشرب بر آنکه اطاعت اولی الامر حق واجب است که موافق امر خدا و رسول باشد و غمنا و واجب نیست و الا لازم می آید که انکار بکنر خدا و رسول بپایانده و بی نکته باشد پس دلیل بر عصمت اولی الامر نخواهد بود و جواب این بحث چنانکه بعضی از علمای مازفوان الله علیه هم گفته اند اینست که در آنکه بر این امر خالق و مخلوق هر دو فرموده و چون کمال تجدد است بیان برتر خالق و مرتبه مخلوق و کمال اتحاد است میان رسول و اولی الامر و اطاعت

که او می آید و در میان  
آنکه در میان او است

[illegible]

اولی الامر یعنی اطاعت بهولت امتیاج مذکور اولی الامر ثانیست  
و بعضی گفته که هرگاه اولی الامر معصوم نباشد حکیمه فرمایند که حال  
پردون نخواهد بود با معلوم است موافقت حکم او با حکم خدا و رسول و یا  
معلوم است مخالفت آن و یا هیچ یک معلوم نیست و ذوات احوال اینست بنا  
بر دو صورت آخر اطاعت اولی الامر واجب است اما در صورت  
علم بمخالفت ظاهر است بلکه واجب عدم اطاعت و اما در صورت عدم  
معلومیت احد طرفین چون احتمال مخالفت میرود باز اطاعت واجب  
نخواهد بود و اما بنا بر شی اول که مکلف علم بموافقت داشته باشد  
باید قطع نظر از قول ولی الامر و الاغلام بحکم واقعی خدا و رسول  
تا حکم تواند کرد و بموافقت پسینا بر این امر باطاعت اولی الامر نخواهد  
بود چه هرگاه داند که حکم خدا و رسول چیست و عیب است که

تبرکات طاعت خدای عزوجل

اطاعت کند خواه اوکی الامر فرماید بانه و اما آنکه در وجه کتفا بجای  
 و رسول وقت تنازع و عدم ذکر اوکی الامر ممکن است این باشد که چون  
 اول الامر با طاعت خدا و رسول اوکی الامر عموماً فرمود معلوم شد که  
 در جمیع احکام اطاعت ایشان واجب است بعد از آن است که اگر نبود  
 که اگر تنازع بین در چیزی پس در خدا و رسول است و مراد از شی  
 اصل تعیین امام باشد چه هرگاه نزاع تعیین امام واقع شود در باب  
 الامر که امام عبارت از آنست معنی مذکور و اشاره باشد باینکه تعیین  
 امام بقر خدا و رسول است با جلاء امت چنانکه اهل سنت قائلند  
 اند و باینکه مراد از شی تعیین امام تواند بود اینست که توفیق الهی  
 از برای تعیین باشد چنانکه اهل پیغمبر تصریح بآن کرده اند و معلوم است که امامت  
 از امور عظیمه بلکه از اصول دین است چنانکه مذکور شد مقصود

چنانکه هر دو باب بقتضی طلب مرحله ششم است که امام سلطان و عظم  
 ماست یعنی در میان سبکی بعد از رحلت سید الخاقین و فخر الکونین صلوات  
 الله و سلامه علیه خلیفه و جانشین بلا فصل او جناب است خطاب  
 امیر المؤمنین و امام المقتدین به الله الغالب علی بن ابی طالب  
 صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین است بکمال ای طائب  
 سعادت و آئین که چون فی الجمله یا اوله فاطمه و برآین ساطعه از عقلی  
 و نقلی بیان کردیم که مبارک و نشان امام در تیره مقدس آن نام چگونه و  
 که است اندکونیم فائق عالم در کلام ارشاد و آغاز و انجام خود می  
 فرمایند که و ما کما معدین حتی تبعث رسولاً یعنی نبوده ایم و  
 شان خدائی مانست که بوده باشیم خدا گزیده خلق تا فرستاده  
 باشیم رسولی و در ستاده و این بنا بر تحقیق اعم است از فرستاده



شده و اعلیٰ و خارجی چنانچه گفته اند اما رسول خارجی عبارت است  
 از نبی است و غیر آن که بجهت ارشاد و خلق و اعلام کمالیقت از نبی  
 شده اند و این مدلول در مقام خود مذکور است و اما رسول داخلی که  
 مصدق فرستاده شده خارجی است عقل است چه او عالم است بین الظواهر  
 و النور و فارقت بین الظاهر و الباطن و هر عاقل خود از روی  
 آن قوه عاقله فکر کند چون عقل می شکفت تا استباط نماید و آید  
 و در بیان حق و باطل هر شیئی بتفصیل در امثال مقام **قوله الله** نور و  
 مدقار روشن تر از آنکه گفته آید هذا کماله شمس و راجع النصار  
 پس ای طالب عاقل انصاف بده که اینجا شرائط منقبة بر اصل  
 باب امانت که در ضمن مقاصد محرره برین گردید از باب عصمت و  
 افضل و تفصیل از جانب دانی غیب و تفریح از روی فانی کایر

و

و غیره و سایر فضایل از باب زهد و ورع و ترک دنیا و فانی و علم  
 و رضا و قنوت سلیم و حسن خلق و رفتار نیکو و کردار پسندید  
 و غیره از تحسنات چنانچه گفته خواهد آمد که آدم کلی از اصحاب  
 نبی بوده آید و علی بن ابیطالب علیه السلام و یار دیگر آن بوده  
 علاوه بخرات و کرامات و خوارق عادات چنانچه از آن مولای بی  
 بصدر و پوسته که غیر از نبی و امام احدی را ممکن نیست و امور غیر  
 چندان آن کفره فخره و مثره و شجره ملعونه سر زده که از رعایا و تابعین  
 صدر دنیا بدیده جای جانشین و خلیفه را چنانچه بتفصیل بیاید  
**قوله ايضا** فانه ای عالم که آید بدیده عقل عالم بلکه هر ذی شعوری  
 قانع و جازست که هر کس را در پیشوا و امام خود نتوان نمود چنانچه  
 در امثال خود مان که دخل بر بابست عامه ندارد و می بینم که شخص

ضایع و در کار کسی نیست و نیز قوم بحسب تکلیف امور دین با و متوفی  
 باشد نمیکند بطرف کلام این که یا کسی را واجب الاطاعت و مقتدا خود  
 میدانیم که متصف باوصاف معهوده باشد و هر کدام از اصحاب پنج  
 که باوصاف معهوده باشد امام و واجب الاطاعت خواهند بود پس  
 که جناب علی بن ابیطالب موصوف است باوصاف معهوده و هر که متوفی  
 بچنین اوصاف باشد خلیفه و جانشین است پس علی بن ابیطالب  
 و جانشین است و آنچه باز در این مقام لازم و در کار است بیان  
 است چه مضمون کبری شخص گردید در تلاوت و تحمید و تعالی الله  
 آن فرموده و در این اوصاف مذکوره بدلائل عقلیه و نقلیه مستنبطه  
 کتاب الله و سنت رسول و مفصل بعضی برادران ایمانی میرساند  
 که تا روشن نشود نه معرفت فرعون و هر وفارون جبر و قهر را از

متصف

و در این صفات ذکر می و ابتداء از این طبقات و میری قبل از آن و عرف  
**فَهَيْهَاتَ مَجْهُونَ أَهْمُ مَجْهُونَ صُعَاوَلَمَّا أَهْمُ**  
 فی و این فیهون پس گوید که بدان ارشد که الله تعالی هرگز از این  
 که امتیاز شخصی از اعدا و دیگر از جهته سعاد و نیت من حیث العظرة  
 و الطیبة چنانچه در مقام خود و کیفیت آن مذکور است و این رساله قبل  
 آن طولانیست و با آن امتیاز از حیث لزوم ذات است خواه لازم  
 کسی و تحصیلی یا لازم خلقی و تحصیلی که صفات باشد و صفات هم برود  
 گونه است یا از باب صفات داخل است که متعلق بذات است  
 و یا صفات خارج است که داخل بذات ندارد بلکه باعتبار امور  
 خارج است **اما** صفات اخلاک که متعلق بذات شخص نمیرود و  
 قسم است قیام اول صفات نفسانی است که متعلق بنفس متصف



و چون نفس من حيث الفطره صاحب دو قوه است یکی قوه فکری  
 فکری که ادراک شایا را بان قوه میکند یکی قوه عملی که بان ب  
 اطلاق حسن و ترک خلق ذمیه نماید لهذا صفات نفسانیته  
 هم بر دو قسم است قسم اول صفاتی که متعلق قوه فکریست چون  
 علم و ادراک و غیره یا قسم دوم صفاتی که متعلق قوه عملیست  
 مانند سخاوت و شجاعت و توکل و اعتماد و رضا و غیره یا قسم دوم  
 از صفات داخله که متعلق نفس شغریه است صفات جهانیست  
 و آن متعلق بحسب چون جوارح و قرائت و غیره یا **اقسام**  
 صفات خارجه که دخل بحسب و نفس را در تیر بر دو قسم است زیرا که  
 یا باعتبار نسبت و یا باعتبار نسبت هر انواع صفات  
 که در انسان تواند بود که باعث امتیاز و رفعت شود از غیر و در جمیع

این صفات آن رتبه موجودات بود از نظر کائنات اشرف و افضل  
 بوده از جمیع بریات تفصیل این مقال فی بین این اجمال پنج مقصدا  
 حال گویم که از جمله صفات معهوده که چهره غیبت افروخته بر خلقت  
 و حجاب امامت میراث مومنین علی بن ابی طالب عصمت است  
 است چنانچه مدلل شد که در امام عصمت شرط بر تبیل عموم چه  
 احدی از عظاما و ارباب فقه شنبه ندارند در عصمت علی اطاعت  
 و توانست داشت زیرا که بعد از وفات پیغمبر امر امامت را بر  
 میانه علی و عباس و ابوبکر اتفاق نموده باینکه اعدای شیعان  
 انقدرت در رعایت کثرت و عداوت ایشان نسبت بان مالکشان نیست  
 شدت بود و اوایم در صدور معایب و در جستجوی مثالب انقدرت  
 بودند و در اظهار حب و کمال جد و اهتمام داشتند احدی بی

اصول امامت در فقه و کلام  
 و در جمیع کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره

صفت نوحی از آن حضرت نقل کرده بلکه دوستان و دشمنان او  
 که هرگز از آن حضرت خطائی در علم و عمل صدور نیافت و ثقیل است که  
 این خودی بلکه عصمت ممکن نیست شاید غایب نظیرت چنانکه میفرمایند  
 خالق عالم در کلام مجید اینها را بگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **عَلَيْهِ السَّلَام** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**  
**الْبَاقِي** و نظیر که نظیر این را در کتب آمده است که در کتاب **مکرائه**  
 طرف گذارش کثافت شرکت و کناه و هر یک از اهل بیت پیغمبر  
 و پاک و پاکیزه گردانند شمار پاک گردانیدن بیان استلال  
 پوشیده نمائند که احادیث از طرق خاصه و عامه مجد تو امر رسید  
 و در جمیع کتب صحاح و تفاسیر مجرده اهل سنت مذکور است که این آیه  
 که در شان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسین علیهم السلام  
 نازل شده آن جمله تعلیل که از مشایخ و علمای و فضیلت ایشان است



از ام سلمه رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت حضرت رسول  
 خانه من بود حضرت فاطمه صلوات الله علیها حجره برای آنحضرت  
 آورد و حضرت در صفا که خوابگاه آنحضرت بودند نشسته بود و در پیش  
 عبا بی کسوده بودند و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول  
 بفاطمه فرمود که بطلب شوهر خود و پسرانی خود را بپس علی و حسن و حسین  
 علیهم السلام داخل شدند و در خدمت آنحضرت نشستند و مشغول  
 خوردن آن حجره شدند و ایوقت حق تعالی این یکفرستاد پس  
 حضرت رسول فریاداتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست  
 مبارک نبوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت من  
 و مخصوصان من است پس از ایشان دور گردان و حسین و پاک گردان  
 ایشان را پاک گردانیدن ام سلمه گوید پس من سر خود را داخل



خانه کرده و گفتیم من نیز با شما می بار رسول الله حضرت دوم بر فرمودند  
 که عاقبت تو بخیر است و مراد اهل عبادت کرد و صاحب جامع الاصول  
 از صیغ تر مدعی نیز همین را از امام سید روایت کرده و الباقی جامع  
 جامع الاصول از صیغ تر مدعی از انس بن مالک روایت کرده  
 که چون آیه تقدیر در شان اهل بیت نازل شد تا قریب شش ماه رسول  
 خدا چون برای نماز سپردن می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد  
 و می گفت اَلصَّلَاةُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ یعنی نماز شود بنابر ای اهل بیت  
 پس آیه تقدیر را تلاوت می فرمود و چون ثابت شد که این آیه در شان  
 آل عبا علیهم السلام نازل شد کوئیم دلالت میکند بر عصمت ایشان از هر  
 گناه صغیره و کبیره و نیز که اراده در اینجا بمعنی تکلیف نمیتواند بود و از چند  
 راه اولاً اراده تکلیفی از باب حبس و کفایت هر تکلفی از هر موعنه

و کافرشده و انحصار در اهل بیت چنانکه اگر انماست فاد شود بمعنی از  
 و دیگر آنکه در اکثر روایات مذکور است که نزول آیه معارف و دعای حضرت  
 رسول بود از باب حبس از ارفاق و دیگر آنکه از نسبت با آیه یحیی  
 میانه کردن امام سید در داخل با حق وجود و مضایقه کردن حضرت  
 رسول در داخل کردن او معلوم است که آیه گرفته در مع اهل بیت نازل شده  
 و اگر اراده بمعنی تکلیف باشد چه مدعی و شرفی قرآن خواهد بود پس مقصود  
 از اراده امریست که مراد از او تخلف نتواند نمود و لازم حصول مطلوب  
 باشد چنانکه در آیه کریمه دیگر می ماید اِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ  
 يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی میست امر خدا آنکه هر وقت که اراده کند  
 چیزی را آنست که بگوید امر آنرا بشود پس آنچه موجود شود و چون الف  
 لامی که در حبس است یا از برای حبس است یا استعراق و در هر دو

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صورت الهادیه کرم پس شامل حبس ظاهری و باطنی خواهد بود در حبس عباد  
از قدرت ظاهری و باطنی پاک خواهند بود و تصور منافی از تائید بجزایر و نظیر کم  
تظیر اچنانکه خزانگی در تفسیر خود گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم معنی خلقها  
که است خود را بر تپا پوشانند و قدرت باطنی است که معصیت پس از  
جمع معاصی باید پخته باشند و کسیکه از جمیع معاصی پاک است باید معصوم  
باشد پس حق آل عبا باید معصوم باشد پس جناب علی بن ابی طالب  
معصومت جزا و دیگران از آن جمله بخاری و سلم که از عالم علی ای  
شدند هر یک در صحت خود از عایشه نقل کرده که عایشه یکف درونی  
در وقت جمع پیغمبر پروان آمد و عبا که از موی سیاه بوده برود  
سبارک آن حضرت بود تا گاه حضرت امام حسن داخل شد پس حضرت  
رسول م آوراد داخل عبا کرد پس حضرت امام حسین داخل شد

حضرت رسول و امام داخل عبا کرد بعد از آن حضرت فاطمه آمد و امام  
در عبا کرد پس حضرت امیر المومنین داخل شد و امام داخل عبا  
کرد بعد از آن آید مبارک که نظیر را برایشان خواند **و انما اجمع علی** از اجماع  
حدی روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود که این آیه در شان خیمه زلال  
شده است در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات  
الله علیهم اجمعین **و اما علم و فضل** حضرت از آن ظاهر تر که محتاج بدلیل  
و پمانی باشد **فوانیبه** که با آن کثرت عدد و معاینه که چه پها  
در اطفال آن سراج میزنند و چنانکه نبی امیه با وجود آنکه شرق  
و غرب عالم را مالک شدند و غایت سعی در اندام خاندان نبوت  
کردند و احادیث بسیار در اظهار عیب بدی آن مولای متقیان  
وضع نموده و در منابر لعن بر آن حضرت کردند و شیعیان و محبان



او را قتل و غارت و حبس نمود و مرد مرا از روایت فضایل او منع نمود  
 حتی حرام کردند بر مردم که نام آن بزرگوار بر زبان جاری کنند جز  
 ببت و در تعابیر و معنیها ساقبت و آثار او جمیع فاضلین و محامد  
 مسافر او کل فاضلین را احاطه نموده است و اساطیر مخالف و موافق بقدر  
 کرامات و کمالات و کویا و ناطق و زبر و طوامیر سبط و محقق بر حصا  
 سحرآت و خوارق عادات و متفق که ام کتابت که مزین ملکائی  
 مدایج و فضایل او نیست و کدام و قریب که مونس و بحر آهر سکارم  
 فضایل او و توفیق دیده شد که مثنوی بر ذکر صفات حمیده او باشد  
 و مؤلفی را کسی بر بخورد که مثنوی ذکر حصا پسندیده او بود حتی این آیه  
 الحمد لله که از اکابر اهل سنت گفته است که فضایل آن جناب کعبی است  
 که متعرض در و پان او کردید این ساجدتم نو ما قبل کتاب فضل ترا اب

بکاف و نیست که مثنوی سرشت و صفات بسیاری و هر چند خصا در خطاط نام  
 آن رفیع آستان کوشیدند بگذر شد و فضایل او پشته نشکر گردید مانند  
 مشک که هر چه پنهان کنی در آنچه او آشکار است که تواند افتاب  
 بکف دست پنهان نماید از **الحمله** الخطب خوار می که از مشاهیر علمای  
 اهدشت است روایت کرده است که حضرت رسول فرمودند که خدا بر او  
 من علی را القدر فضایل عطا کرده است که نمی توان احصا نمود پس هر که  
 ذکر کند فضیلت او را و او را بر او و شب باشد خدا او را میامرزد و کسی که  
 فضیلتی از او را بگوید تا اثر از آن نوشته باقی باشد ملانکه از برای او  
 استغفار میکند و کسی که فضیلتی از او را بشود گمانا می را که پیش کشید  
 مرکب شده است خدا می آمرزد و کسی که نظر کند فضیلتی از فضایل آن حضرت  
 خدا تعالی می آمرزد و گمانا می را که پیش از نظر مرکب شده است و بولاد

فرمودند که نظر کردن بر روی علی عبادت است و قبول نمیکند خدا ایمان است  
 مگر بدو حق علی و پیروان جنین از دشمنان او و همچنین خوار می یابند  
 کرده است که حضرت پیغمبر فرمودند که اگر همه در حقان قلم شوند و همه در ایمان  
 مرکب شوند و همه حقیقتیان حساب کنند شوند و همه افراد انسان شوند  
 شوند قدرت بر احصاء فضایل علی ندارند و یکی یکی این مساوی می باشد  
 که از افاضات و اکابر شیعیان است در کتاب مناقب خود از ابو یوسف  
 انصاری روایت کرده است که وقتیکه جناب پیغمبر مبارک حضرت  
 فاطمه بیاد او رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 داشتند پس حضرت فاطمه که پدر خود را با نکالت مشاهده نمود و  
 در کبر و حضرت پیغمبر با و فرمود که ایفا که بدینیکه خدا تعالی استبداد  
 نظر کرد بر اهل زمین و پدر ترا از جمیع اهل زمین برگزید و او را برگزید

و در مرتبه دوم نظر کرد بر اهل زمین و شوهر ترا برگزید پس و می کرد من که ترا  
 با و تزویج کنم و او را و حق خود کنم ای فاطمه ایامیدانی که بسبب کرامت تو  
 در نزد خدا خدا ترا کسی ترجیح بجز که برگزین مرد است از جمله علم و حکم  
 و ایمان آفرینست که در این مقام اگر بنای جان فضایل جناب علی بر علی  
 بنو تقصیل نماید طلب از دست پیرون خواهد شد ان فاطمه اذری  
 که موجب اثبات فضل حضرت فی الجمله کرد و حضرت و همچنین علم و دانش  
 و در آیت و نشان آن مجمع کمال را هم اهدی از ارباب فهم و بصیرت  
 تشکیک کرد مجمع علماء از هر جمعی که باشد قضا با انتخاب خود با  
 حضرت می نموده اند چنانچه امام فرزانی که از جمله متعصبین اهل سنت  
 اعراف یا تمیعی کرده است و این عباس که بر حسب مفسریت شاذ آن  
 بوده و جمیع اهل سنت یا بنی مفسرند و این عباس بر سببند که



نسبت علم تو با پرست چگونگی است گفت مثل نسبت قطره بدریا و گفت  
 بشی را از اول شب تا دمید هیچ تغییر ناپدید از برای من بود و بجا  
 منتفی نشد و فرمود که کوشش کن که در وقت سبوحان تغییراتی نصیر  
 با بریم الله یعنی اگر بخواهم که تغییر بیاورم الله نماید بحسب یک کتاب  
 در آورده شود باری توان نمود مقدار شتر را و اما علم صرف و نحو  
 عربی از هر است از زبان انسان با کفایت زیرا که حکایت ابوالمعالی  
 دینلی از جمله مشهور است بلکه از جمله منوار است و اما علماء قرأت  
 انسابشان با کفایت نیز ظاهر در روشن چه اعظم از آدم و نوح و  
 است و ایشان از جمله شکر دان آن حضرت بوده اند با اتفاق  
 و اما علم فقه و احادیث و مسائل شرعی و احکام فقهیه بسم انتساب  
 دارد با کفایت چه بنا فقه مسلمین بر پنج مذهب است اول مذهب حنفی

علوان الله علیه است و انتساب این مذهب این حضرت ظاهر در  
 دو کتب مذهب حنفی است و واضح این مذهب ابوحنیفه است که در  
 او شاکر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و انتساب علوم فقه  
 بحسب امیر و واضح در روشن است سیم مذهب مالکی است و واضح این  
 مذهب مالک است و او شاکر ابو یوسف و محمد شاکر در مکرر و او شاکر ابن عباس و  
 او شاکر در کفایت است چنانچه مذکور دید **چهارم** مذهب شافعی است  
 شافعی که واضح این مذهب شاکر مالک بود انتساب مالک با کفایت  
 معلوم شد **پنجم** مذهب حنبلی است که احمد بن حنبل وضع نموده و او شاکر  
 شافعی بوده پس معلوم شد که همه فقهاء و محدثین و مفسرین آنچه گفته  
 و میگویند در شیخ است از شجاعت صاحب فضل آن توفیق نیست از بکار علم  
 انسر و دلیل بر عاقل شرف آید است که علی ائمه که نمی توانی در علم

کردن بهتر از شهادت و تکلیف است که یک در احکام شرعی با اکثر ائمه  
 کس بود باید و اعلم از هر نسبت به جمیع قواعد شرعی بوده باشد و این  
 خاتمه دعا و تعقیب پوسته منکری ندارد و همچنین مردیت از عیبه  
 بن مسعود گفت که من بودم در خدمت پیغمبر پس آنانی نوال کرد و از کثرت  
 در باب علی فرمودند حضرت که فسمین الحکم علی غیره اجراء علی  
 علی سبعة احرار و الناس من واحد ابی نقس حکمت که علم  
 بتفاتی شباهت های و فهم خیریات توانین شرعی مایه بوده باشد  
 برده خردن و نسیم بعلی اوده شد و جمیع مردمان که و او را و همچنان  
 مردیت از بن مسعود که گفت پیغمبر از ان القرآن علی سبعة احرار  
 ما یقی منها حرف لاله طهر و یطن و ان علی بن ابی طالب عند  
 علم الظاهر و الباطن چنانچه خود آنجا فرموده که تعلیم کرد مرا

مرا

پیغمبر خدا هزار باب از علم که از هر بابی که شود شد هزار باب دیگر پس  
 معلوم او اشرف موجودات یعنی قائم البین بوده باشد بآنکه علم ظاهر  
 و باطن قرآن در نزد او خواهد بود و باز فرمود آن حضرت که و الذی فلق  
 الحبة و یرقی النخلة و یساق الموتی عن ابدا ینقی لیل ترک  
 اوفی نصار ان ترک مکبها و مدبها سقرها و حصهها و  
 فاصحها و منسحقها و منجکها و منشا بعها و نا و بلها و منربها  
 لا خیر لکم مقام علی و رجل من اهل المجلس منو کما علی عکاز فکرم  
 برک یحظى الناس حتی فی منه فقال یا امیر المؤمنین دلی  
 علی عل او اعماله بخاف الله من لنا فقال لدا سمع با هذا  
 قرا فصرر اسنیهن فامینا لدینا بک بعلمنا و اطمین  
 لعل و یغنی لا یجل بما لیه علی اهل دین و فغیر ضایع فاذا



كَلَّمَ الْعَالَمَ عَلَيْهِ وَبَجَلَ الْعَتَمَ بِاللَّيْلِ وَبَجَلَ الْفَقِيرَ فَقَعِدَهَا  
 الْوَيْلُ الْبُؤْسُ وَبَجَلَ الْبُؤْسُ وَبَجَلَ الْبُؤْسُ وَبَجَلَ الْبُؤْسُ  
 اكر در خواست كنند از من از هر آيه كه كه ام در شب و كه ام در روز  
 نازل شده و كه ام كل و كه ام كل است كه ام در سفر و كه ام در حضر  
 ناسخ و از نسخ از كل و مثابه آيات از تاويل و تزييل و هر آينه  
 خبر صريح و هم همه آنها را پس شمس از منتهای مجلس خواست بر عصا  
 بكبیه زده در میان خلق كام زده تا زديك حضرت رسيد پس عرض  
 كرد كه مراد لانت كن بر ملكي موجب نجات از آتش جهنم باشد چنين  
 فرمودند كه بشنوي مرد پس فهم و يقين دار كه فائدت دينا  
 برست چيز عالمي كه حاصل باشد و علم خود را در میان خلق نشر كن  
 تا مردم از او بهره يابند و جمال داري كه بجل در انفاق بر برادران فقير

ايمان تو كنند و فقيري كه در فقر خود صابر باشد پس اگر چنان كنند عالم علم  
 را و اتفاق نماند مال دار مال خود را و صبر كنند فقير فقر خود را پس  
 بر حالشان كوي حضرت راه نجات سايل را در صبر و استقامت  
 فقرش يا اتفاق را با و ارشاد فرمودند چاه حال دارو مال  
 دار و كجليل و اتفاق بوده و احتمال ثبات نيز و الله تعالى علم و يقين  
 مرويت كه حضرت رسول صوري بوقت امير فرمودند كه اگر نيز رسيدم  
 كه است من در حق تو بگويند آنچه در حق بگوئي گفت هر آينه بگويم در حق تو  
 كه بعد از آن بگويم كه كذا كنني فاك قدم تو را بردارند و بقيه آب دست  
 شستن ترا بكنند و ليكن بسبب ترا كه از مني توام و تو وارث  
 من و من وارث توام و از براي من نيز در حق بگوئي و اين حديث  
 نيز از طرق خاتمه و عامه بصحت بسته و از اين حديث استعاذ و ائيل

بسیاری از حضرت توان نمود و از آن جمله که فرمود تو بفرزاده هر روزی که  
 شکستی که عمل هر روز بخلاف و بیایست بوده و مع بد اخلاق و  
 خود و هر رجحانی ثابت نمود که موافق لایق و در این ماده که افعال  
 ندارد و هر رجحانی اصلا پس تو به لاجرم در علم و دانش ثابت است یعنی  
 خلافت تحقق کرد و این لازم دارد که چنانچه غیر از علم ناسیب  
 خلیفه و باید اعلم ناسیب شد اگر چه خلیفه بواسطه کتاب نبی  
 باشد چنانچه آنحضرت فرموده اند که اگر من متکلم شوم همراه حکم خود  
 که در میان اهل بیت نبوت و ایشان و میان اهل نبی و انجیل ایشان و میان  
 اهل تورات و ایشان و میان اهل قرآن و ایشان و بعد از آن که نازل شد  
 آنچنین که میدانم در شان که نازل شده و از برای چهری نازل شده  
 و آنرا علماء کلام آنچه از مطالب حق عالمی که دارند از آن حضرت

چنانچه اگر کسی متبع کلمات آنحضرت نموده باشد میداند که کلیه سایل کلامی  
 از کلمات آنحضرت پس علم کلام منسوب با آنحضرت خواهد بود چنانچه تکلیف  
 متوجه همه منسوب بشایع ایشان که حسن بصری و اهل بن عطاء شاکر  
 ابو علی جانی بود و او شاکر ابو ماسم بود و او شاکر دجند بن محمد  
 بن اخیافه و او بنیاد پدرش و پدرش شاکر پدر خود امیر المؤمنین بود و اما  
 متکلمین اشاعره هستند ایشان شیخ ابو الحسن اشعری بوده و او شاکر  
 ابو علی جانی بود و متسابش حضرت معلوم کردید که اما متکلم خوارج  
 مردود شدند اما منسوب بشایع خود که ایشان از تلامذه حضرت بود  
**الدر** متساب متکلمین شیخ اما میر در میره و سایر فرق شیعه که  
 هم معلوم و بی نیازت از زبان **و اما** علم تصوف و حکم و طرق سلوک  
 شبهه نیست که صوفیه و اباب عرفان از متساب خود بان مرشد راه

عرفان



برایت تفاخر می نماید و فرموده شایسته آن را بان مولی برسانند چنانکه در  
 این کتاب چون شایسته و باریک باطنی و معروف کرخی و جنبه فخری و غیره  
 اعتراف نموده که ما نمی توانیم از آنیم بعضی از ایشان اوقات خود را در خدمت  
 هسته اولاد و اطهارین آنوقت صرف نموده اند چنانکه باریک باطنی شایسته  
 حضرت بوده شایسته موافق گوید در بابی معروف کرخی حضرت پیوسته  
 و اما شایسته باریک باطنی معلوم نیست و دیگر از علوم از باب علم حکمت  
 و معرفت حقایق شایسته و علم حروف و اسطر و بیات مدد و سایر علوم  
 عربی را از عدد و حروف و غیره جامع و غیره معلوم که احدی بر نیرسید  
 غایتی که شایسته توانست بود و بعضی لایحیت از خطب سبع البلاغه  
 خصوصاً در خطبه شریفه که مدح حکمت و منبع معرفت و حقیقت است و در  
 باب بیانات و حروف موافق و مخالف را اتفاق است چنانچه در

ذکر شماست حضرت خواب و فضل معلوم شده و احباب و حروف و حقایق  
 نیز مورد را از انساب با حضرت سرافراز دارند چنانچه این برای شایسته  
 محقق نیست **فالحمد لله** که آنچه را مورد مذکوره و سایر معارف در  
 کلمات خطب آن والا جاه رسیده عثری از اعشار در کتب بزرگ  
 حکماء و عرفاء و سایر قول حکماء و فضلائست و نخواهد بود و نیز این  
 علوم بحکم نفس و تحصیل قطع است پس کسی که بگوید که کشف العطاء  
 ما از دقت تفهیم یعنی اگر پرده از میان برداشته شود یقین من  
 چه زیاد و بیرون می آید را بنویسد قطع و اگر هم دارم با این که احدی بر آن  
 تقوه باین کلام تویم که حصول نه چو نیست هیچ سوختی نتوانست ادعای  
 چنین سخن بزرگ نماید جز به شایسته حقایق و غوامض کما معرفت و دقایق  
 چگونه تواند که لب مطالب کلام عقلیه و نقلیه مفصلاً در نزد او

نباشد چنانکه جناب منور در شان آن عالمان فرمودند که تو مشغول آنچه  
 دامن میخوشم و می بینی آنچه را من میبینم شریف که علم بی بایا کافه  
 جویش آید به بد پس علم حضرت نیز چنان خواهد بود که گویند که هر کس  
 در جمع میان قول بی که فرمود ما عرفنا الحق مع حضرت ابوبکر  
 مذکور کنیم که چون بنای رساله بر اخفاست مرتکب جمیع  
 حدیثین شدن موجب تطویل خواهد بود و حقیقتی بین کلمات را  
 بچند وجه در بعضی فعالیت خود نموده طبع کلام مؤید باین معنی حدیث است  
 که ابوالمؤید خواری می که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب  
 از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول  
 فرمود که دانایین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است **علیه السلام**  
 گویند که ای طالب راه حق کسیکه در حق او شود و آن را از راه حق

انکاد و البحر مداد و الحی حساب و الان کتاب ما اصاب  
 فضایل علی بن ابی طالب یعنی اگر اشجار همه قلم شوند و دریاها  
 مرکب و جن و انس همه نویسند و انس نویسنده توان بشمار  
 در آورد فضایل علی بن ابی طالب را چنانچه این عباس این  
 حدیث را روایت کرده است مرفوعاً و باز روایت شده است شخصی این  
 عباس گفت که سبحان الله چه بسیار است مناقب امیر المؤمنین  
 علیه السلام من اگر بخواهم می توانم که سه هزار مناقب آن را احصا  
 کنم این عباس گفت که چرا گفتی سی هزار بر من که با وجود این میتوانی  
 شد رفت چنین شخصی بود و زیاده بگویند و از فائز کشیدند  
 که بخت کن و بواسطه این خواش بهلوی دختر رسول خدا را صد  
 زد که فضل سقط نماید **سبحان الله** از آن خلفاء ضلال علیهم السلام



اللعن و ابوبال با هم یک علم و انرا ایشان آن بود که اول ایشان گفت  
 صراطی ایلونی ایلونی فلسفست بحکم و علی و کرمی و اکر اکر  
 و اکر اکر چه نیم من بهتر از شما و حال اینکه علی است در میان شما و در  
 ایشان سر پامین قبا و اکر بی فمی بود چه در قایم بسیار و قضا  
 بسیار در احکام شریف خطا کردی حضرت ارشاد او می فرمودی  
 او مکرر می گفتی که لولا علی لهلك عمری گفتی که کل الناس اقله  
 من عمر حتی المحدث ان فی الحال یعنی همه مردمان از من بهترند  
 حتی زنهای عرب که در جهل اند و سب ایشان که معلوم اساس شرب و دوا  
 و زنا را و چه مناسب مقام رباعیت که بعضی فضلا در ترجمه حدیث  
 گفته اند که کبر پرست کسی که علی را نظیر است با او بگو که آب بوی  
 نیست در نزد کبر یا بجز از خمر نبیاء کس مقام مرتبت بود

مراتب نیست و یکی از آن صفات که متعلق بقوه غلبه است یکی  
 شجاعت است و آن از جمله متواترات که عادات آن شجاعت  
 بگونه بوده حتی و خاتر و طوهر اگر کتب عربیه و فارسیه نظا و مبرا  
 از حکایات حروب و معرقات و روایات صدای بار و می  
 آن سرور و ضربات آن عصف مشحون و شربت و در سینه و اوایه  
 ضربت مبارکش ضرب شل کی از ضربات او ضربتی است  
 که بر مغز و بن عجب و دزد که بفرست در شان او فرموده ضربت  
 علی یوم الخندق خبر من عباد و الثقلین یعنی شربت علی  
 در روز خندق بهتر از عبادت جن و انس و در آن روز  
 حیرت این صدها در داد و در میان زمین و آسمان که  
 لا فنی الا علی لا سبقا الا ذوالفقار و هرگز نشد که در روز

بیجا و جنگ از شجاعی نیریت اختیار نماید و احدی از عساکر  
 عصر شرفان در نبردند و از اینجا است که گفته آمده هرگاه  
 قدمسار که عظم می کرد و هر یک از راکب و مرکب را در طول  
 به و پاره میکرد و هرگاه پست بها توین خم میکرد و هر یک را  
 و مرکوبه آید و نمی نمود و فتح و تظرف و در جمیع عواید  
 ان قهر کانیات علیه افضل و اکمل تعالیا و خود و این  
 شرفان در حجه تجاوز نموده بود و عمر در شان او گفت  
 که لولا سبفه لکام عمود الاسلام یعنی اگر شریعت علی بود  
 ستون دین اسلام برپا نمیشد و آنرا عمر بن خطاب و دیگران  
 شدن او شریعتی خد و تفرقه را درین شایسته کرده که  
 بعضی از شاعران است که اگر فاق عمر علی نبی بود و هرگز

نازده بودم که میگردم اما چون کشته شده اشج ناست که پاد  
 پادشاه و خود شیر پش چاست و یکانه در شجاعت و بی نظیر در  
 کرامت است اما آعاری و برادر است که نیت طعن کلام است که اگر  
 بنای نقل عروا است شود که با خواهد نوشت شد به جای است که  
 این و تجربه را طاق است ان باشد و یکی از آن صفات سخاوت  
 انقدر است و این نیز از جمله و اخلاص است که انجی ناس انقدرت بوده  
 بر چه دانت بقدر آوا و حتی است که روز با با عیال خود روزی  
 گرفت و فلک است خود را صرف نمی کرد و بقدر آمد و چنانکه در جمیع البیاض  
 از این عباس و مجاهد و ابوصالح روایت نموده و در کتب فائده  
 و عامه نیز روایت شده که وقتی چنین علیه السلام پاری عارض  
 شده بود در رسول خدا بار و ساری و بیشتر عبادت آن و در کربلا



رفتند آن صاحب رسالت بآب انبر المومنین خطاب نمود که  
 کاش می نرسید به این ایام می نمود حضرت امام که در کربلا  
 حق تعالی ایشان را شفا بخشد سه روز و سه شب حضرت فاطمه  
 و فاطمه هم می کردند و بر دایمی حسین هم می کردند حق تعالی ایشان  
 از شفا خانه عیبت شربت شفا چنانچه خلعت صحیح پوشانید  
 چون خوش شد که روزه بدارند و نوبت در خانه می نشستند امیر المومنین  
 سه صبح روز چهارم و ام گرفت و بر دایمی با جبر گرفت که چشم  
 بسته او برسد و آن چهار تا با فاطمه نمود که آن را در دو نان کند  
 آن معصوم روز اول که اسکی روزه داشتند که صبح روز است  
 کرد نان پخت و بعد از نماز شام چون توبه افطار شد می گویی خانه  
 آمده نوال نمود آن سخاوت پشکان نان را با جوی دادند و خود

آب افطار نموده روز دیگر را هم روزه داشتند روز  
 سابق حضرت علی هم یک صاع دیگر آورد آن وقت باقی  
 افطار افطار شام با فاطمه که نشسته می گویی آید باز آنها  
 با و دادند و خود با فاطمه نمودند تا شب سیم باز فاطمه  
 که شد اسیری بر در خانه آمد مقصای سخاوت حتی نانها را  
 تقسیم نموده خود با فاطمه نمودند و در روز چهارم  
 امیر المومنین با آن دو گوشواره خوش محمدت حضرت رسول  
 رفته و از غایت ضعف اعضای آن دو بزرگوار بر سر نهاد  
 چون شب آن را با آن حال دید بکربت در آن وقت خیریل  
 از جانب تب خلیل آمد آن را آورد که آن اکبر را به نوبت  
 مین کایس کان مرا جفا کاخ و او بطعون الطعام علی

مسیکن و بینوا و بیگانه میجو را تشنه خورش را با وجود نهان  
 احتیاج خود بجهت دوست داشتن خدا را چاره و کوه و کوه  
 و دستگیر شدن را و همچنین بسیار خود را بر روی واداشته  
 اجرت را در راه خدا صرف کردند از آن جمله برآید از اجرت  
 نزد وی خود را از او نمودند و این حکایت متواتر است اعدای  
 نیست بلی چنین کسی را سزاوارست که تو را گرفت انا فیم الجند  
 النار است در مقام حدیث تعلیم است که با سواد خود در تفسیرش  
 روایت کرده که روزی بن عباس بر کنار چاه زعفران نشسته بود  
 حدیث می گفت ناگاه مردی آمد عامه بر سر دروی خود بسته  
 بود و چینی که ابن عباس از پیغمبر نقل میکرد آن مرد صدقین  
 می نمود پس ابن عباس گفت که سوگند میدهم ترا بسجده که بگو  
 سر

کمیشی پس آن مرد عمامه را از روی خود برداشت و گفت  
 انا الناس هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناخت  
 بداند که من ابو ذر غفاری میباشم شنیدم از رسول خدا  
 باین دو کوشش و اگر نه کر شود هر دو و دیدم باین چشم  
 و اگر نه کر شود هر دو که یقول علی فانید البر و قال الکفر  
 منصور من نصره مخذول من حذله اما انی صلیت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله یوما من الایام صلوة  
 الظهر فسال سائل فی المسجد فلو یعطی احد فرغ السائل  
 یدة فقال اللهم اشهد انی سالت فی مسجد رسول  
 الله صلی الله علیه و آله فلم یعطنی احد شبرا و کان علی  
 ذاک عافا و حی لیه بحضرة البیہی کان یختم فیها قبل



السَّائِلِ حَتَّى أَهْدِيَ الْخَافَ مِنْ خِفَةِ وَدَلَّكَ بَعْدَ النَّبِيِّ قَالَا  
فَرَجَّ مِنْ صَلَواتِهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي مُسْئِلُكَ  
سَأَلَكَ فَقَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ  
أَحْلِلْ عَقْدَ مَنْ لِيَانِي بِمَغْفِرَتِي وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ  
أَهْلِ هَرُونَ أَخِي أَشَدَّ بِيَادِي وَأَمِيرًا فِي أَمْرِ قَوْمِي  
عَلَيْهِ قُرْآنًا أَطْقَا سَيْدُ عَصَدِكَ بِأَجْنَبِكَ وَتُفْعِلْ لَكَ  
سَلَامًا أَنَا لَا يَصِلُونَ إِلَيْكَ يَا بَانِي اللَّهِ وَبَانِي مُحَمَّدٍ  
وَصَفِيكَ اللَّهُمَّ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي  
وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ أَشَدَّ بِيَادِي وَظَهْرِي قَالَ  
أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَاسْتَمَرَّ سَوَالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالِهِ الْكَلِمَةَ حَتَّى نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

قَالَ

قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَقْرَأْ فَقَالَ وَمَا أَقْرَأُ قَالَ اقْرَأْ بِمَا أَوْكَلْتُكَ اللَّهُ  
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَهْتَمُونَ بِالصَّلَاةِ وَيُؤْتُونَ  
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ يَعْنِي مِثْلَ رَسُولِ خَدَاكُمْ عَلَى عِلْمِهِمْ  
مِثْلَ مَنْ يَكُونُ كَرَأْسِهِ وَكَشَنَدِهِ كَأَفْرِشِ يَارِي كَرَدَةِ شَدِيدِ  
هَرَكَةِ أَوْرِيَارِي كَمَحْذُولِ هَسْتِ هَرَكَةِ أَوْرِيَارِي كَمَحْذُولِ  
بَدَنَتِ سَيْكِهِ مِنْ مَنَارِ كَرْدَمِ بَارِ سَوَالِ خَدَاكُمْ وَرُزْمِي رُزْمِي  
مَنَارِ ظَهْرِي أَيْ سَائِلِي سَوَالِ كَرْدَمِ وَرُزْمِي وَكُلُّ مَنْ وَرُزْمِي  
مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي  
وَكُلُّ مَنْ وَرُزْمِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي  
بِسْمِ مَنْ كَسَى خِرِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي مَنَارِ ظَهْرِي  
دَرِ كَوِجِ بُوْدِ بَسْمِ شَاهِدِ كَرْدِ بَجَابِ بَسْمِ بَسْمِ بَسْمِ

کو چنان دست راستش و همیشه انکشتار در آن انکشت میکرد  
 پس سایل آمد انکشتار از انکشت انحضرت گرفت آن  
 حضرت رسول مشاهده فرمود پس چون از نماز فارغ شد  
 سیر روی آسمان بلند کرد و گفت خداوند اندرستی که میوه  
 سوال کرد از تو و گفت پروردگار سینه مرا گشاده گردان  
 و آسان بکن برای من کار مرا بجا آورده از زبان من بگفتند  
 سخن مرا و بگردان از برای من و زیری از اهل من که آن هر چه  
 بر آرد من محکم گردان باد و بازوی مرا و شریک گردان او را  
 در کار من پس فرستادی تا و قرآن را که ناقص است یعنی  
 با و خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی مرا  
 بر برادر تو و قرار دهم برای شما هر دو سلطنت و استیلا

کرم

که نرسند شما بسبب آیات ما خداوند انتم محمد و پیغمبر تو در  
 و بر کنیزده تو خداوند پس بجای برای من سینه مرا و آسان  
 گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من و زیری از اهل  
 من که او علی است محکم گردان باد و پشت مرا ابو ذر رضی الله  
 عنه گفت هنوز تمام نشده بود سخن انحضرت که خبر آن  
 نازل شد از جانب خدا می غرور جل و گفت ای محمد بگردان  
 حضرت فرمود چه بخوانم گفت بخوان یا ایما و لیکن الله و  
 تا آخر آیه که حاصل معنی هیت که نیست صاحب ثبیا و اولی  
 با مور شما مکر خدا و رسول و و آنها که ایمان آورده اند  
 و آنها که بر پامی دارند نماز را و میدهند زکوة را در حاکم  
 در رکوعه و شیخ محمد الدین اعرابی در مرقعات خود



نقل کرده است که بعضی پرسیده است که پیشتر آنکه آنحضرت خانه  
 تصدق نمودند ساری غریب شام بود قیام و غریب شام شام شد و در  
 فقره و چهار خروار طلا بود و معاویه سکه انداخته و طلا و سکه را  
 غنا و او در خصوص سخاوت آنحضرت گفت که آوست که خانه های ملوک  
 از اموال را تصدق میکنند تا چه باقی نمی ماند و جای آن اموال را  
 جاروب میکنند و در آن جا نماند سکه و آوست که اگر یک خانه  
 پر از طلا و یک خانه پر از گاه باشد هر دو در نزد او مساویست و خانه  
 طلا را پیش از خانه گاه تصدق نمی نماید تا چه چیز از او باقی نماند پس  
 بعد از آنکه آنستنی دلالست حدیث را بر سخاوت آنحضرت بداند این  
 حدیث نیز دلیل واضح و نفی صریح بر امامت خلفاء آنحضرت  
 بحدیث قرنی اول است که علماء و مفتیان فاضله و عامه اتفاق

کرده اند که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و در نزول  
 آیه در شان حضرت امدی از یقین را انکاری نیست و وجود لا یشک  
 مدعا کنیم که کلام آیه شریفه با اتفاق اهل عرب و ائمه اصولی  
 افاده حصر میکند و دیگر وی اگر چه در لغت بعضی بار و دست  
 و صاحب اختیار در امور اولی بصرف آمده لیکن معلوم است  
 که دو معنی اول در این مقام میشود مراد باشد چه بقیه کلام آیه  
**وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ أَجْمَعِينَ** و مؤمنان و مؤمنات و کون  
 و یاری کند و مع هذا احصا صیغها و رسول و بعضی مؤمنین  
 که موصوف باوصاف مذکوره باشند لغو و بیهوده خواهد بود  
 پس باید مراد معنی آخر که اولی بصرف است باشد و مراد از  
**الَّذِينَ آمَنُوا** نیز حضرت امیر المؤمنین است بدلیل اجماع بلکه

اتفاق طرفین چنانچه کورش پس آن سخن را که خداوند  
 او را نابت باید اندین آمو را حاصل باشد و معلوم شد که  
 در خدا و رسول معنی اولی بتصرف است پس والدین آمو را که  
 امیر المؤمنین مراد است باید معنی اولی بتصرف باشد و او بود  
 تصرف خدا و رسول نسبت به امام مسکین و از هر کافیه محال است  
 پس در مانحن فیه چنین خواهد بود و مائمی خواهیم از امامت که اسمی  
 چه نبوت ریاست عامه بطریق نیابت است و مانحن فیه بالا  
 و اگر که گفت که اتیان بلفظ جمع با اراده وحدت مملکتی ظاهر است  
 گوئیم با وجود مخصوص که اتفاق مؤلف و مخالف است گفت  
 اراده تعظیم و قصد تعظیم تواند بود و این مسلم است از باب  
 و دیگر آنکه اجماع کرده اند که دلالت ندارد بر غیر امامت از این

و ادلا و معنویتین علیهم السلام یعنی چنانچه در باب اشیاء هر یک قول  
 آیه را اجماع کرده و در نفس و خواص غیر فیضی اجماع کرده اند  
 آنکه افرقه ناجیه شیعه رضوان الله علیهم قایلند که جمیع ائمه اثنا عشر  
 علیهم السلام در این آیه داخلند و در طریق ایشان مذکور است که هر یک  
 ائمه بنفصیست نقدی قائم در کتب فایده گردیده اند قطع نظر از  
 آیه کریمه اصل حدیث خود بنف نیز دلالت بر امامت حضرت  
 چه دعا کردن حضرت در باره تعقیب مانند دعا کردن موسی  
 سب در باره هرون و در خود است حضرت که خداوند بگوید آن از  
 برای من و زبیری از اهل من که علی است و حکم کرده آن باو پشت  
 مراد از استجابت دعای آن حضرت در همان ساعت دلکیت روشن  
 که حضرت امیر است بنف پیغمبر مانند هرون بود نسبت به حضرت که



چنانکه حدیث مشهور است **مَنْ تَعَبَّرَ عَنْ عَمَلِهِ هَرُونَ مِنْ مَوْسَى** الا انه  
**لَا يَنْبَغِي** بعد از **مَنْ** در اینجا نمی آید **كِرْبَةُ الدِّينِ** بقیفون  
**أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** و سائر و علامه در شان انحضرت  
و دلیل است روشن بر این مدعا چنانکه آیه **يَوْمَ يَكْفُرُ**  
**الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَلَا يَنْفَعُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ**  
**بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** در شان آن مژده شجره ملعونه دلیل است **و** واضح  
**و** آنکه از آن صفات فصاحت است **و** استیلا بر کلمات جزای  
که مسلم عند الكل بود چنانچه **فَعَوَّاهُ** و **فَعَوَّاهُ** فاعله متفق القوسند  
که کلام انحضرت فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق است و بسبب  
بهزه از فصاحت داشته باشد نظر کند در خطب **بِجِزِّ الْبَلَاءِ**  
این معنی بر او روشن شود خلاصه کلام اقصی بودن حضرت از کل

بنیاد و معنی که عالم جمیع علیه است در نزد خاصه و عامه پس مثل  
عبارت آن کلام **اللَّهُ تَعَالَى** در این مقام بجهت مدح تعالی تبارک  
**و** **تَعَالَى** حسن خلق آن حم دال و طلاق لسان و جبره برتری  
آن مولی سبب بدست و دشمن و بدبر و مقبل معقول با وجود  
آن شجاعی که شمه از آن نعل شد شکفته و کی انحضرت  
سجد می بود که دشمنانش او را صلح عجب کردند می چنانچه کلمات  
علی مزاج و خوش طبعی میکند از ضعف بن موحان معویه  
فی المادیه سوال کرد که وصف علی را بیان کن گفت که در میان  
که گمانند یکی از ما بود با ما می نشست و چرخ می خورد و با ما می گفت  
و از ما می شنید و هر کجا که او را می خواندیم اجابت می کرد  
با ما در نهایت تواضع و فروشی و در نهایت سکنت و خفا

می کرد با وجود این طاعت تکلم با او ندا شدیم و از او می شنیدیم  
چون اسیری دست و پایی نداشت کسی که شمشیر بر سر او دست  
داشتند و خواهد او را گردون زندی و یکی از آن صفات  
تواضع و فروشی آن شریفه شجره القدر قریب و این از آن  
حضرت متواتر است که وایم باشد از وزیر و ستان مهران  
و متواضع و در نهایت فروشی با کافه الناس و اکثر عجایب  
آن بی نیاز از مخلوق با محتاجین و ساکنین بوده و می گفته  
که **مسیکین جالوس** یعنی من مسکینم و شما هم با مسکین  
می نشینم و یکی **عظم و عفو** آن عظیم از زبان و اکثاف  
از میان است و این ظاهر است از سلوک آنحضرت با دشمنان  
خود چون آبن هم ملعون که معاویه حضرت را با او شنید که بعد از

الک

آن شمشیر روشن مبارک آن حضرت زنده بود و در خط و ط  
در شان آن ملعون فرمودند و در حرب جمل که بر سعد بن  
العاص و مرد آن بن محکم و عبد الله بن زبیر علی بن ابی طالب  
اسیر کردند هیچ از ایشان ملاقی نکردند و هر را که فرمودند  
با وجود اینکه عبد الله بن زبیر با آنحضرت دشنام داد و او را  
و آن کریم عاقل را بلفظ لیسیم و احسن خطاب نموده بود و همچنین  
با سایر دشمنان و این از کتب سیر و تواریخ معلوم است  
**و اکثاف** از نه و در آنحضرت بر سر بود که از طول وجود چنانچه  
نور آتش چون زانوی شتر مرزبانه و نماز و روزه او علی  
الله و آم چنانچه مردیست که در بسند الهی بر لطفی چه آنحضرت  
اندازه بودند که بر آن نماز میکرد و تیر از اطراف درین



او بر زمین می نهد و پراکنده شد تا از نماز او را و خوار  
 شد و گویند در آتش هزار کبر از آن حضرت شعله شد  
 و در هر یک پیری یکبار ضرب زد و الفجار روانه دارالبوار  
 می نمود و **ایضا** فاه که در وصف عبادش می است فرمود  
 فخر کایات که ضرب علی بن محمد **الحمد** و **افضل** بن **عباده** <sup>و قتلین</sup>  
 و خنوع آنحضرت آنچنان بود که گویند یکانی پایی برایش  
 جا کرده بود هر چه خواستند بیرون آرند با عجا شد الم  
 نبودند آمد و در حین نماز بیرون آوردند که مطلق تبار شد  
 و در این مقام خواب نصیر **طرس** میفرماید و گمان از حد  
 الناس **الکبر** در شرح این کلام ملا علی قوشچی می نویسد  
 فوات من اعراضه عن لذات الدنیا مع افئدة و طمان

لا تسأل أبدا بل الدنيا عليه ولقد قال يا دنيا دنيا اهلك  
 عني ابي تعرضت ام الى شوق لاحان حبسك صباها ههنا  
 عني عني لاحاجتي فيك قد طلقناك ثلثا لا رجعت فيك  
 معبك فصر و حطرت بصر و املك حفر و قال والله لنينام  
 هذه اهلون في عيني من عرائض خمر في بلاد مجرور و كان اخن  
 الناس ما حال و ملبسا و لا شبع من الطعام قط ابنى انوار  
 از لذات دنیوی بجز تو اترسیده هست با وجودیکه کمال قدرت  
 بر جمیع لذات دنیوی داشت و مکرر بدینا خطاب می فرمودند که ای دنیا  
 ای دنیا دور شو از من آیا هرگز شوقش شده که مرا بام فرب خود آوری  
 و هرگز شوق کرده که مرا فریفته لذات خود کنی و درست در است غنی  
 هنوز نزدیک نشده است آن وقت که تو مرا فرب دهی و دیگر مرا

میفرمودند که اگر ترقی در خویش میفرمودند برین میفرمودند از لوم میل میفرمودند  
 مگر سپاس که میفرمودند که لا یجعلوا بطونکم شیور و لکجه و انانی یعنی  
 میفرمودند که شکمهای خود را قبول حیوانات کنید و جانداران خلق  
 پوشش فی جنات یخفف من حرها الا فیه و لکجه و لکجه و لکجه  
 با وجود دشواری و درشتی که داشت علاوه در نهایت کمندی و  
 مثل بردههای سپاس و رقت که پاره میشد کاهی بلیف خفا  
 و کاهی پوست کشیده و میفرمودند اگر استین مبارک او در  
 می بود از برای برید و نمیداد و خفت **فلا تسقاه** یعنی که همیشه بگریه و غصه  
 میفرمودند که ای دنیا مرا بدلات فانیه تو چه کارست و چگونه خود را  
 راضی نایم بدلات فانیه تو که سر آسز زایل و بی بقایت مخفی نماند  
 که نهایت مرتبه زهد است که زاهد خود را ترقی دهد و مرتبه که لذت

که

میفرمودند که مرا بنویس تا بنویسند بر سبک من از اسطفا میفرمودند  
 که رجوعی از برای تو نباشد ای دنیا غیر تو نباشد و قدر و منزلت تو کم  
 و امید تو اندک است بعد از آن فرموده اند که آه از کی تو شد و دوری  
 راه و بزرگی مقصد و ناهمبندی خوابگاه و فرموده که قسم بدار بر این  
 دنیا ای شهادت من خود در تربت از استخوان خودی که در نزد صاحب  
 جبرام باشد و بدان موی درشت نزدیک لباس هرگز لباس نازک نشیند  
 و هرگز از طعام سیر نخورد و میفرمودند که چگونه میشود که ستمی را بپذیرد  
 با ستم و در حوالی حجاب شکمهای کرس باشد و من طعام سیر بخورم و غلب  
 اوقات ریزشهای نان خشک که از جو بود تناول می کردند و ناهنجاری  
 ایشان بود و همیشه سر ایشان را می میفرمودند که مباد از راه محبت قرین  
 او بآن ناهنجاری و غرض مخلوط نماند و آن خویش کم تناول میفرمودند



دینویه را منکب نمود هیچ وجه دفع علایق و قیودات از خود نماید  
 آن فخر موجودات چندین باره از این مراحل تجاوز نموده بلکه  
 حذف جمیع قیودات دنیویه و اخروییه و قوا الدنیاه را هم علی  
 اهل الآخرة و الآخرة را هم علی اهل الدنیا و صماحر امان علی اهل  
 الله از خود نموده و در ملک اهل الله منکب بلکه بالکلیه موجودات را و تمام  
 از خود با وجود خودی قفا مشغول بطالعه کتاب جمال الهی غیر از خدا و خدا  
 را منظور نداشته چنانچه فرموده اند که **اللهی ما عبدك خوفاً من**  
**ناروك ولا طمعاً لحسنك بل وجدك مستحقاً للعباد و تعبدك**  
 یعنی با رضایا بندگی نیستیم ترا بجهت خوف از آتش جهنم و یا بطمع بیک  
 ترانسرا و اربندگی یافته و ترامندگی کم و این نهایت زرقان ترانه است  
 ست احدی از او صیاء و اولیا قدم باین وادی نهاده اند و پیوسته

این مقام که گفته آمد مرتبه پنجم از مرتب است که هیچ حرکت و قوه نو  
 کردی او بجا آورد و آنجا که این معقوب نفس در محض و بلا یا و قبح  
 ذات چندین یوسف نفس معلوم و آند بر بختکار نه چنانچه آتش بر  
 خانه که آن محب و وحی الهی بود و فروخت و در را سوختند و در بر  
 شکم مبارک سبده عالمیان رفتند که طفل انحضرت سقط شد و  
 ربسمان بجای مبارک انحضرت انداختند و او را کشیدند با وجود  
 آن شجاعت که شنیده صبر نموده مترجم بضمون انما اشکوا فی و  
 حزن فی الله بودند و اما توکل و رضا و تسلیم و وفای و حیای آن  
 سرور نیز معلومست چه کسی که از خود سلب جمیع قیودات نماید و  
 مستغرق بعبودیت و طاعت و شهادت و متوجه جانب عبودیت  
 باشد چگونه تواند که غیر از خدا کسی دیگر را اعتماد نماید و غیر از رضا

ربانی و تسلیم و وفای مگوین متغای آمل عالمیان و جباران  
 مناسی او چه تواند اختیار نمود با اینکه مکر می فرمودند که اگر هیچ  
 بر دشمنی تن نیست بر پست هم دهند باکی ندارم و اما غیرت آنحضرت  
 و وفایش در ماده غیر قابل تردید بود که جان خود را فدای او کرد و  
 خوابگاه او چو پادشاه و خدا با و بر ملائکه فر کرد و آید در این باب  
 نازل شد همچنانکه اهل سنت همه عترت بر این کرده اند پس معلوم  
 شد که چنانچه صفات داخله و سبب تعلق بمفسر مخصوص است  
 بوده صفات خارجه که تعلق بحجم و جو آنحضرت اختصاص  
 فریده هر دو حمید و شریف است اما آن صفاتی که در خلقت  
 و جسم ندارد و اختصاص با آنحضرت است و حسب آن شریف  
 مخلوق است مخفی نه آنکه که ذرات و شرافت شخص معبود و آن

اگر چه

آنکه مگویند الله انصاف از اسباب بر منوال الله حاصل است  
 زیرا که مقرب تری از آن رحمة للعالمین در نزد خالق عالم بزرگ  
 و نخواهد بود پس هر که محبت پیغمبر بزرگتر از محبت تر و بیشتر  
 باشد و از آنحضرت قریب تری و پر مهر کار تری بخود را  
 که بر سر هم پری و مادری آنحضرت میباشد چه ابوطالب  
 برادر پدری و مادری عبد الله بود و این هم متواتر است  
 که هیچک از اقربا و اعمام که پیغمبر داشت مثل ابوطالب  
 حمایت او نکردند و محبتی با و ننمودند حتی در ایام حیات  
 بکفالت آنحضرت مشغول بودند حضرت حج خوف از دشمنان  
 نمی نمود و از این جهت هجرت فرمودند بعد از طاعت  
 ابوطالب محتاج به هجرت شدند از خوف آعادی دین



علاوه بر این جناب علی بن ابی طالب با ششمی الطهرین بود  
 زیرا که پدر او ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم و مادرش  
 فاطمه بنت اسد بن هاشم است و اکتفا تقوی و پر مهری  
 او نیز مفضل محرز گردید پس از آنحضرت محبت رومی گشت  
 و اگر کوفی که حضرت فاطمه و دختر رسول خدا است و او را  
 به پیغمتر گویم او نیز زوج جناب علی بن ابی طالب بوده  
 و سبب که او را پیغمتر باشد البته اشرف است از غیر مصدق  
 الطیبین و این دلیل برای غیر نبوده و محبت پیغمتر  
 که مخاطب به قول العلاء و ام المومنین و سیدة النساء و نضجة النبی  
 و ام السبلین بود معلوم و مبین است احدی از دختران  
 حضرت را مرتبه فاطمه نبوده و دلیل بر مدعی آیه و العجب اذا

هو فی سبب چنانکه از طرق فریقین از پیغمتر روایت شده است  
 و او محبوب ترین خلق الله بود و پیغمتر خدا پس ثابت شد که علی  
 بن ابی طالب شرف مخلوقات بود از پیغمتر بسیار و حبس  
 و سبب ائمه یک مطلب است که آنحضرت و ادریسین و پیغمتر  
 بود که آقایان جوانان بهشت بهشت چنانچه پیغمتر آنحضرت را  
 مکرر باین لقب میخواندند و یکی آنکه آنحضرت علی را تاف  
 داخل است در آیه کریمه قل لا اسئلكم اجرا الا المودة فی  
 القرین یعنی بگوئی محمد که من طلب نیکنم از شما بوضی بسیار میزی  
 را که دوستی خویشان را و خویشی علی با پیغمتر معلوم شد پس  
 طلب حضرت پیغمتر دوستی علی را از مردم محقق پس دوستی خلق  
 علی واجب خواهد بود بلکه اخلاص با آنحضرت بهر لزوم عبادت

و او را به جزیات چنانکه از فریقین وایت شده که حب علی است  
 لَا يَضُرُّهُمْ شَيْءٌ وَيَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ لَاقِعُهُمْ بَاطِلٌ مُّزَيَّنٌّ  
 علی خسته است که ضرر نرسد با وجود آن هیچ برتری و دشمنی علی  
 گناه نیست که هیچ ثوابی با وجود آن نفع نرساند و باز در دست  
 که لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله  
 التافهين اكر اجتماع و اتفاق میکردند و مانع بودند علی علی السلام  
 را از این خلق میکردند و خدا را از شنیدن طعنه کلام اخبار و احادیث  
 در باب وجوب محبت و تا که اخلاص بآن نیکو طوبی و برتری  
 است که این رساله را طاف تفصیل آن باشد و با یکدیگر  
 که خاصه و عامه بر آن اتفاق دارند عرض میداریم و آن خبر  
 اینست که مرغ بریان کرده روزی از برای پیغمبر آوردند

القول

انحضرت گفت خداوند حاضر کن در پیش من محبوب ترین مرد مرا  
 در نزد تو که با من شریک در اکل شود پس جناب علی بن ابیطالب  
 علیه السلام حاضر شدند و با حضرت هم اکل شدند پس انحضرت  
 رَحِمَ اللَّهُ رَحِمَ آبَائِنَا که طلب حق نموده متمسک شدند بجل  
 المبین و دست از طاعت طاغوت شستند چنانچه پیغمبر خدا را  
 فرموده اند مثل اهل بیت کمال سقینه نوح من بر کفها  
 نجي ومن تخلف عنها غرق في الهلاك چگونه سلامی است  
 که عامه اوقات گنند باینکه بی ثوابی نیست نزد از فرق بلاء  
 کفر و شرک چه پادشاهان بلاد کفر صورت آن شیر خدا را در عبادتگاه  
 خود کشیده و بعضی کعبه تهن بر شیرهای خود نقش کرده اند و علی  
 بآن حضرت دارند با همه پیکانگی ایشان با خدا و پیغمبر او پس بگویند



بدلائل عقلیه و نقلیه نظر از کتاب و سنت چنان معنوی بود که بقیه  
 از انصاف انصاف باشد صفات کما لیه مذکوره که موجب امتیاز  
 اوست از غیره خارجیه و چه اخلاصیه و چه غلبه پس کبری را  
 که با دل قاطع چنان کرده بودیم باو منظم میکنیم و آنچه میرسد بدلائل  
 اخلاصیه میآوریم و گوئیم که هر که بچنین اوصاف موصوفت خلیفه  
 پس میرسد شد که علی خلیفه بافضل است و این را بعضی  
 بجهت تجلیل اطمینان بعضی آیات و احادیث دیگر که صریح بر این  
 مطلب است و گرمی نماید که ناخاک خرمین شبهه را باطل نماید  
 و بدو انشاء الله تعالی **ظلم** در میان اجنبی آیات و احادیث  
 مشهوره بر خلاف مولا یسعی آن مال الله ببارک و تعالی  
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان ک  
**مفصل**

فابلیغ رساله الله و الله تعالی من الناس ان الله لا  
 یهدی القوم الظالمین یعنی فرمودند باری تعالی که ای رسول  
 من برسان به مردم آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار  
 و اگر زسانی پس رسانیده نخواهی بود رسالت تو را بر جنت  
 و خدا حفظ میکند ترا از شر مردم و بدستیکه خدا هدایت  
 میکند گروه کافران را و این آیه با ثاق مقسومین و رواه عامه  
 و عامه در سال حجه الوداع در شان حضرت امیر المؤمنین  
 نازل شده و همچنین از جمله سکیمات بلکه از سنوار است این  
 افریقان قصه غدیر خم و حکایت خطبه حضرت در آن روز  
 انشاء فرمودند لیکن طرق روایات مختلفه است از آن جمله  
 مسعود بن ناصر سجستانی که از ثقات علمای محققان است

در کتاب لایب خود حدیث غدیر را از سند و محبت نفر  
از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری بهشماره  
بخطریق روایت کرده است و ابن خفصه حافظ بصدیخ  
طریق روایت کرده است و ابو القاسم حکامی بطریق  
روایت کرده است و اما تفصیل این قضیه چنانچه صاحب  
کتاب شروعی از حدیث بن الیمان روایت کرده این است  
که حق تعالی فرستاد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله این  
که انبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ادواجه امهاتهم  
و اولو الادحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من  
المؤمنین و المهاجرین یعنی پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنان  
از جهانیان ایشان و زنان او مادرانی ایشانند و خویشان

همی بعضی از ایشان سزاوارترند بعضی در کتاب خدا از مؤمنان و  
مهاجران پس صحابه کفایت آن ولایتیکه شما بآن سزاوارترید  
از جهانیان با حضرت فرمود که آن شنیدن و اطاعت کردن  
در آنچه موافق خواست شما باشد یا نباشد و صحابه هم گفتند که شنیدیم  
و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد و اذکر انعمه  
الله علیکم و صبیح الف الذی و اقامکم علی اذ فلتم تهملونا  
و اطلعنا نبی یا ذریت خدایا بر شما و چنان او را که حکم کرد  
بر شما و وقتیکه گفت شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در وقتی بود که  
حضرت رسول در مدینه بود پس پیرون رفیق پیروی مکه در خدمت  
آنحضرت برای حجه الوداع پس حیرتیکه نازل شد و گفت پروردگار  
مرا سلام میرساند و میفرماید که علی را نصب کن که مامور و



و پناه می مردم باشد حضرت رسول الله که در آن وقت  
 مبارکش رسیده و گفت ای حبیب من بجا آید که من بگویم  
 و من ایشان را خواهی خواهم بضرب شمشیر بدین آورده ام  
 تا اطاعت من کرده اند پس حال چگونه خواهد بود اگر دیگر را بیا  
 مسله کرد انهم پس حبیب را لاف و پیش از حج و ادع حضرت  
 پتیمبر علی را پس فرستاده بود و در مکه با حضرت ملحق  
 گردید روزی علی در نزد یک کعبه نماز می کرد چون بر کعبه  
 ساقی سوال کرد حضرت در رکوع انکس خود را با و او پس آید  
 اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ نازل شد پس حضرت رسول الله گفت  
 الا که بر آید را بر خواند و گفت بر حیرت ما به پیغمبر این صفاتی که  
 خدا می تعالی در این آیه فرموده در که ظاهر شد و چون حضرت

سوال

رسول داخل مسجد بآیاتی از مسجد چون میرفت پرسید که از کجا  
 می آئی گفت از نزد و این که نماز میکنند و این که شتر را در رکوع نماز  
 بمن و او پس حضرت رسول باز دیگر الله اکبر گفت و بجانب علی  
 روانه شد و با و گفت امروز چه کار خیر کرده علی تصدیق نمودن  
 انکس ترا کند کور ساخت حضرت با سیم بیکر گفت پس منافقان  
 بیکدیگر نظر کردند و گفت دل ما تاب این می آید که او بر ما  
 مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدل کند بدیگری چون  
 این سخن را سمعیت حضرت عرض کردند الله تعالی این آیه  
 را فرستاد قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَ الَّذِي مِنْ تِلْكَ الْاَهْلِ  
 ما آخر آیه یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که نمیتواند بود برای من  
 اینکه بدل کنم از پیش نفس خود پیروی میکنم مگر آنچه را

وحی آمده است بوی من بدرستی که می ترسم من اگر مصیبت  
 کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت  
 یا رسول الله تمام کن امر خلافت را حضرت فرمود ای  
 عقیل بن جبرئیل شنیدی بد پسر نمی مانتها ترا در اینجا  
 پس جبرئیل بالا رفت بعد از آن حضرت رسول الله امر کرد  
 مردم را که بگویند و متوجه مدینه شوند تا بمنزل جعفر بن  
 فرود آمدند و چون مردم بجا آمدی خود قرار گرفتند جبرئیل  
 نازل شد و گفت امانت حق را ظاهر گردان حضرت  
 حضرت رسول گفت خداوند بزرگوار است که قوم من بگویند  
 اگر این امر ظاهر کنم خواهند گفت رعایت پیغمبرش کرده  
 چون بعد از نهم رسیدند جبرئیل نازل شد و آیه یا ایها

الاول بلغ الی آخر آیه را آورد و در آن وقت هر دو بر  
 کرم بود که اگر گوشت را بر زمین می انداختند پیرمان  
 میشد پس حضرت رسول فرمود که ندا کنند مردم را تا جمع  
 شوند مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر  
 درختان غار را بروند و خشکها بر روی بکند از بکلی  
 منبر بقد قامت شریف پیغمبر پس منبر را ساخته جامه بر  
 رویش افکندند و حضرت بر بالای منبر رفقه خطبه در  
 نهایت فصاحت بلاغت ادا فرموده گفت اقرار  
 میکنم از برای خدا بر نفس خود بندگان و کواهی میدهم  
 از برای او سجد او ندی و ادا می کنم آنچه را وحی کرده است  
 بوی من از رتس آنکه اگر نکنم نازل شود بر من ملاهی



عظیم و وحی کرده است الله تعالی بن اینها ایها الی رسول را  
 پس فرمود ایها الناس من تقصیر کرده در رسانیدن آنچه خدا  
 بفرمود من وحی فرستاده و من پان یکم از برای شماست رسول  
 این آیه را بدرسید که جبریل علیه السلام مکرر برین نازل شد و امر  
 کرد مرا از جانب خدا که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر  
 سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر من و خلیفه  
 منست و امامت بعد از من ای کرده مردم علم من احاطه کرده  
 است بناتقانیکه میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دهان  
 ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و در نزد خدا تعالی  
 عظیمست و مرا الذکر کردند در باب علی عازا پس از یکدیگر گفتند  
 او کوشش است یعنی هر چه میگویند قبول کند بسا که میدیدند که علی

همیشه باست و من میگویم متوجه اویم تا اینکه حق تعالی این  
 را فرستاده و منیست که این بود و ان الشیء یقولون هو  
 اذن تا آخر آیه یعنی از جمله منافقان جمعی شدند که از او پیوسته  
 و میگویند او کوشش حرف بر دهنده و فرمود که اگر خود را هم که گویند  
 را نام ببرم متوجه انم برود بدینست که حق تعالی لقب کرده است  
 علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامت که واجب گردید  
 اطاعت او بر همه جوان و انصار و تابعان و بر همه انشیان و  
 شهبان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک  
 و بر سفید و سیاه و بر هر که را قرار بیکانگی خدا دارد و پس حکمش  
 بر همه شمار داشت و نوشتن نافذ و امرش جاریست ملعون است  
 هر که مخالفت او کند در حقیقت هر که نصیبش او کند ای کرده و هم

تدریس در قرآن و فهمید آیات محکمات انرا و  
 عمل کنسید بآنها پس بخدا سوگند که واضح نمیکرد  
 تفسیر قرآن تا مگر علی بن ابیطالب ای گروه مردم  
 بدستیکه علی و طینین از فرزندان من که از صلب  
 او بهم میسرند نقل گویند و قرآن نقل بزرگتر است  
 از آنچه انی شوند تا در حوض کوثر در نزد من آیند و حلال  
 نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای کسی  
 بعد از من بغير پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا  
 برد و یکد وجه پانین برآز خود باز داشت مائل بطرف دست  
 راست خود و او را بگفت کرد و گفت ای گروه مردم کیست  
 او را بشمار از جانشای شما صحابه گفتند خدا و رسول او

پس گفت که هر کس من مولای و یم اینک علی علیه السلام مولای  
 اوست خدا و اوستی کن با هر که که با او دوستی کند و دشمنی کن  
 با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند و اگر  
 هر که او را و اگر در بد رستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شمارا  
 بولایت و امامت او چه آید تا زل نشده دست که خطاب با مؤمنان  
 کرده باشد مگر آنکه ابتدا با او کرده است و شما و او نداده است در نزد  
 آل اقی مگر برای او و نفرستاده است سوره آل اقی را مگر از برای  
 او و ذریه هر پیری از صلب خود است و ذریه من از صلب  
 علی است و دشمنی بیدارد علی را مگر شقی و بد بخت و دوست نمیدارد  
 علی را مگر شقی و بد بخت کار و سوره عهده در شان علی نازل شده و  
 تفسیرش آنست که سوگند باد میگویم بفرمانت که انسان حقنی



دشمنان آل محمد در بیان کار بدیکر آنکه ایمان آورده اند بولایت  
 علی بن ابیطالب و اعمال صالحه کرده اند با عانت و رعایت برادران خود  
 و وصیت کرده اند بیکدیگر بجهت دین حق که ولایت علی و اولاد او است  
 و وصیت کرده اند بیکدیگر بجهت پیروی از او و شهادت بر حقیت قائم آل محمد  
 ای گروه مردم ایمان بیاورید بحد آور رسول و نوریکضاد استناد  
 است و در قرآن یاد کرده است و آن نورالامت است که در علی است  
 و در امانان فرزند آن او ناممندی که حق خدا از مردم خواهد گرفت  
 و صفای همه اهل بیت را ای معاشراناس محمد رسول خدا بوی شما  
 و پیش ازین معجزان گذشته اند و من برست و طریق ایشان است  
 علی موصوف بجهت و شکر و بعد از او امانان از صلوات بهم میرسند  
 ای گروه ناس که راه شدند پیش از ما اگر دشمنان من مرا استغفر

و راه راست خدا که شمارا امر کرده است و سوره حمد که سواش کند از خدا  
 هدایت بوی از آب پس بعد ازین علی و بعد از او فرزندان من از صلوات  
 اما مانند که هدایت میکند مردم را بجهت دینی بدستیکه من بیان  
 کردم برای شما و فحاشیدم حق را بشما و علی بعد ازین شما سیفها ندون  
 بعد ازین خطبه دعوت میکنم شما را که نصاف و کسید باین بر جعت  
 علی و از هر کسید از برای او با امانت و بدستیکه من جعت میکنم  
 از برای خدا و علی جعت میکنم از برای من و من جعت میکنم  
 از برای اولاد جاب خدا من نکث فاما نکثت علی صلی الله علیه و آله  
 اوفی بما عاهد علیکم الله فیه و بی اجر اعظم اینی هر که  
 بشکند این پیمان را پس بر خود شکسته است و ضررش با و عاید  
 میگردد و هر که وفا کند با حق خدا نعمت کرده است بر آن پس

بزودی خدا با او مرد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما را و ده  
 از آنجا که هر یک از خود با من برصاف و کتب تحقیق که خدا مرا امر کرده  
 است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید با ما است  
 علی بن ابیطالب علیه السلام و اما آن که بعد از من می آیند که نسل من  
 و از نسل او می آیند که کفر که در ذیقت من از صلب او بهم برسد پس حق  
 بنمایان برسانند پس بگویند که ما شیعیم و اطاعت کردیم  
 و راضی شدیم با آنچه ساجدی با از جانب خداست میگوید با تو بر  
 این امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده  
 زنده گانی میکنیم بر این اعتقاد می میریم و بر این حال در قیامت  
 معجوت میشویم و تغییر و تبدیلی نمیکیم و شک و یبسی نداریم و ادیم  
 بخدا و تو و علی و حسن و امامهای که با و میگردی هر چه هست

پناهی که کفنی از دلهای خود و بدالین پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب  
 نمیکیم و آنچه فرمودید و خواستیم رسانیدن هر که به چشم پس مردم از همه  
 طرف صد بلند کردند که بی شنیعیم و اطاعت کردیم امر خدا  
 و آنکه رسول و را و ایمان آوردیم با آن بدلهای خود پس هجوم آوردند  
 بر حضرت رسول و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما  
 و دست کشودند بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در  
 بکوفت بجا آورد و باقی روز مشغول بعت بودند تا آنکه نماز شام  
 و خفتن را نیز در بکوفت ادا و بود که کثرت شعل معیت و کثرت  
 و این خطبه که تقریباً سب از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند تمام شد کلام علامه بدو  
 و آنرا بعضی روایات خاصه و عامه ظاهر میشود که آنرا که در چنین ناله



که با آنها رسول مصلح ما از لایک من ربک فی علی با آخر  
 آید و معلومست که امر باین شدت و خطاب عتاب آمیز بخیاب  
 نبوی و بغیر بیان خلافت و امامت آنحضرت چیزی دیگر از معانی که  
 مستحقان اهل سنت قایل شده اند مثل اظهار محبت و دوستی نمی توان  
 بود و دیگر اینکه در چنان هوای گرمی در میان پایان فرود آمد و امر  
 فرماید که منبری از سنگ و بنا بر بعضی روایات از پالان شش جفته  
 آنحضرت نصب کنند باید از برای امری عظیمی که از مهمات دین  
 بلکه از اصول دین باشد و آن نمی تواند بود مگر امامت و خلافت  
 با آنکه دشوارترین امری بود بر بنای تقان حتی در صد و قیل حضرت  
 بر آمدند در عقبه چنانچه قصه اش مشهورست و در کثرت موجب میل  
 خواهد شد و با هم بودند که اگر غیر وفات کند کند از کلام

خلافت با هم است او برسد چنانکه خالق عالم در کلام محمد میفرماید  
 یخلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلاما کثیرا و کفر و ابعث  
 اسلامهم و هم یصلون بما کذبوا و ما یفعلوا الا ان اغناهم  
 الله و رسول الله من فضله و ان یبوءوا بیک حجة لهم و ان  
 یتولوا بعدکم الله عزابا الیما فی الدنیا و الاخری و ما  
 لهم فی الارض من ولی و لا نصیر من سواک و لا یکن بعدک  
 که نکند آنچه بایشان نسبت داده شده و البته گفت کلام کفر را و  
 کار کردند بعد از اهل اسلام خود و قصد کردند امری که بآن نسبت  
 مبنی قصد کردند که شش حضرت رسول را رم دهند و هتک را بیاورند  
 کنند و عیسی شود پس در دین اسلام را که آنکه غنی گردانند اینها  
 خدا و رسول و از فضل خود پس اگر بگویند بهتر خواهد بود از

برای ایشان و اگر شکیست حق را عذاب خواهد کرد ایشان را خداوند  
 در دناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین و آسمان  
 و دنیا و آخرت ضایقه گوید که آنها بنگار آرد و قتل حضرت کرده بودند  
 و فرستاده که شتر حضرت را درم بدهند و عقبه همه را شتر ختم  
 نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف  
 و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح و معاویه بن ابی  
 سفیان و عمر بن العاص و پنج نفر دیگر ابوموسی اشعری و خویز بن  
 شعبه و اوس بن اسمان و ابوجبره و ابوطالب انصاری و  
 آن روز غدیر نازل شد آیه شریفه یا شیهة البیوة اکملک  
لکم دینکم و انعمت علیکم نعیمی و وصیت لکم الاسلام و  
 یعنی امر فر کامل کرد و ایندم از برای شما دین شمارا و تمام کردم

بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را  
 دین و معلوم است که اکمال دین و اتمام نعمت در آن روز نبی از  
 نبیین تمام و وقتی برای و وقتی برای پیغمبر که حافظ دین مبین باشد  
 امر دیگری نمیتواند بود و حتی یکی اینکه روایت کرده حافظ  
 ابوبکر بن موسی بن مردویه مناقبش از ابی سعید خدری  
 از سلمان فارسی رضی الله عنه که از علمای اهل مکه است  
 که قال فلک بامر رسول الله لکل نبی و صبی و صبیک فسلک نعیمی  
فلما کان بعد لابی فقال یا سلمان فاسمعک لابی فقلت  
لیسک قال فاعلم من و صبی موسی فقلت نعم یوسع بن یزید  
قال لی فقلت لا تدکان علیهم یومئذ قال فان و صبی موسی  
و خیر لک بک بعد یومئذ و یفقی و یفقی علی بن ابی طالب

و اما



یعنی گفت سلمان فارسی که عرض کردم بنده حضرت  
رسول که یا رسول الله از برای هر پیغمبری وصی بود پس  
گفت وصی تو پس حضرت ساکت شد از جواب من پس  
بعد از آنکه دیدم آپس گفت یا سلمان پس من بجز  
شما فم بنده است آنحضرت و کفتم بیک و نمود که  
میدانی که بود وصی موسی کفتم آری یوشع بن نون  
و نمود او بچه سبب وصی بود کفتم سبب آنکه و انما فرمودم  
در آن زمان حضرت فرمود بدو سبب که وصی من و محل من  
و بهتر کنیکه می گذارم بعد از خود که و فابعد نامی من خواهد  
و او امی قرض من خواهد کرد علی بن ایطالک است و  
با کثر روایت کرده خطب خوارزمی که از جوشا امیر

۸۹  
علمای اهل سنت است در کتاب مناقب خود از یارین  
عبد الله انصاری که گفت قال رسول الله لما خلق الله  
قال في السموات والارض دعاهن فاجبتهن فمر من عليهن  
نبوتی و ولا یز علی بن ابی طالب علیه السلام  
فقبلنا هما ثم خلق الخلق و فوض الینا  
امر الدین فالسعيد من سعادینا و الشقی  
من شقائنا نحن الخلقون لخالقه و المحرمون لحرامه  
یعنی گفت پیغمبر که چون ایجاد کرد الله تعالی آسمانها  
و زمین را خواند ایشانرا پس اجابت کردند الله تعالی  
پس عرض کرد بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی بن  
ابیطالب را پس قبول کردند این دو چیز را پس ایجاد

کرو حلق و او که دست باد و نظر امر دین را پس نیکو گفت  
 که بختی شده با و بد بخت کسی است که بد بخت شده باشد با  
 ما شیخ حلال کند و حلال خدا و حرام کند و حرام خدا  
 و با آن روایت کرده خطب خواند می در کتابت که  
 از پیغمبر که قال لما اسهر حیی لی السماء الی سید الخ  
 و قف بین یدی الله عز وجل فقال یا محمد فک الک  
 و سعد بک قال بلوک خلفی فافهم و ایت اقول  
 لک فک رب علیا قال صدقت یا محمد فعل الخ  
 لنفسک خلیفه بود فی عنک و یعلم عباد می می بای  
 ما لا یعلمون قال فک یا رب یا خیر فی فان جرتک خیر  
 قال فیا خیر لک علیا فافهم و لنفسک خلیفه



ترایم فرمود که راست گفتی ای محمد پس آیا اخذ کرده و قرار  
 داده از برای خود خلیفه جانشینی که بجا آورد از جانب تو امور  
 رسالت را و تعلیم کند به بندگان من از کتاب من آنچه آتی  
 و انچه گفت پیغمبر که عرض کردم که ای پروردگار من تو  
 اختیار کن از برای من چنین کسی پس بدرستی که برگزیده تو برگزیده  
 من است گفت حضرت الله تعالی که تجسس برگزیدم از برای  
 علی بن ابی طالب را از برای خود خلیفه و وصی و جانشینم  
 با و علم مرا و علم مرا و دست پادشاه و سرکرده مومنان  
 حجت رسیده است باین ستمه امارت مومنان یا محمد بن  
 مراتب از خلافت و وصایت و علم و امارت کسی پیش  
 از او و نخواهد بود از برای کسی بعد از او ای محمد علی نشانه

در آیت و پنداری کیست که فرمان برداری من کند و نور و توفیق  
 من است و آوست هر که لازم ساخته ام از ابرمقیان و بر  
 هیز کاران سبیکه دوست دارد و از این تجسس که دوست  
 داشته مرا و یکدیگر دشمن او را دشمن داشته مرا اگر علی بن ابی  
 طالب شناخته نمی شد گروه من و نه دوستان و پیغمبر  
 روایت کرده بخاری با سند خود در صحاح از رسول  
 بن سعد که گفت ان الله صلی الله علیه و آله قال یومر بحج  
 لا عین هدیة الی ابی عبد الله بفتح الله علی یومر بحج  
 الله و رسول الله و بحجبه الله و رسول الله قال فان انما  
 ید و کون لکنهم انهم یعطاهما فلما اجمع الناس غدا  
 علی رسول الله فکلمهم برجوا ان یعطاهما فقال

این علی بن ابی طالب هاتوا هوشنگی عیند قال فارسلوا  
 الیه کافی به فیصو رسول الله فی عین و دعائه  
 فتراحنی کان لم یکن <sup>در</sup> ورجع فاعطاه الی ابی طالب  
 علی یا رسول الله ما قالنا هم حتی یکنوا علینا فقال  
 علی رسول الله حتی نزل فادعهم الی الاسلام و اجبرهم  
 بما یحب من حواله فیله فوالله لان یهدی الله بک  
 واحد اجرا لک من ان تكون لک من حواله النعمی  
 بدستیکه رسول خدا فرمودند در روز جنگ خیبر که البته  
 خواهم داد این علم را فرود بیاورید که خدا فتح کند بر دستهای  
 او دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارد او را  
 خدا و رسول خدا را و گوید پس در تمام شب مردم در اندیشه

آن بودند که آیا علم را که خواهد داد و چون صبح شد یکی صحابه در او  
 بگوشت آنحضرت شافید و هر یک امیدوار بودند که حضرت  
 علم را بخواهد داد پس حضرت فرمود که کجاست علی بن ابی طالب  
 پس عرض کردند که او شکیست از در چشم میکند فرمود که  
 بفرستید بطلب او پس آوردند حضرت علی را پس حضرت  
 رسول م آب دهان مبارک آوردیدهای او انداخت  
 و دعا کرد برای او پس در همان ساعت شفا یافت  
 که گویا هرگز زردی نداشت پس علم را بدست او داد پس  
 عرض کرد حضرت علی که یا رسول الله با ایشان مقاتله  
 کنم یا مثل ما شوند پس حضرت رسول فرمودند که بتانی و  
 همواری برو تا فرود آیی باحت ایشان پس جوان



ایشان را نبوی اسلام و خبر ده ایشان را با آنچه واجب بر ایشان  
 از حق خدا و اسلام پس سجده سوگند که اگر هایت کند خدا تعالی  
 بسبب تو بگردانم بر سر از برای تو از شتر آن مرغ مو که در  
 میان عرب پر قیمت و مغرب و دیگر مدایت کرده این  
 شتر و بید بلی در کتاب فردوس از این عباس و همچنین هفت  
 ابو نعیم در کتاب طایفه الاولیاء و جمعی دیگر از علماء اهل سنه  
 که قال رسول الله <sup>ص</sup> انا اکتسبته و علی <sup>ص</sup> اکتسبته و علی <sup>ص</sup> اکتسبته  
 قصه ای الهند و ن بعدی بفرست رسول خدا که  
 منم رساننده و علی است بدایت کننده و بتوبیا علی بدایت  
 خواهند یافت هایت باندگان بعد از من و دیگر از آن جمله  
 حدیث طبرست چنانکه اشاره شد قصه اش مش از این و چنانکه

از آن جمله حدیث ده این کرده احمد بن حنبل در مسندش با سند خود  
 از حضرت از حضرت علی که قال لما نزلت عشرين آيات من <sup>آية</sup>  
 علی النبی <sup>ص</sup> دعا النبی <sup>ص</sup> ابا بکر فبغته بها بغاءها  
 علی اهل مکه فمدعانی النبی <sup>ص</sup> فقال ادرك ابا بکر  
 فحبسها فحبس في الكتاب منه فاذ هب الي اهل  
 مکه و افرها عليهم فلم يقبض بالحضرة فاحدث الكتاب  
 من فرجع الي النبی <sup>ص</sup> قال يا رسول الله من نزل في  
 سبئي قال لا ولكن جبرئیل جابني وقال لن يودوني غلبك  
 الا انت و وجا منك يعني گفت حضرت امیر المؤمنین  
 علی که چون نازل شده ده آیه از سوره براءت بر من طلبید  
 بفرمایید ابا بکر را و فرستاد ابا بکر را بان آیات تا برود در اهل

مکه بخواند بعد از آن پنجم را بخند و فرمود که برو و در آنجا بایست  
 بای بگو نوشته را از او مکر و بهر اهل مکه بخوان من رفتم و در  
 منزل جده یاد رسیدم و نوشته را از او گرفتم پس ابو بکر  
 بر کشت مسجد حضرت رسول الله و گفت یا رسول الله ایامان  
 در باره من آیه حضرت فرمود که نه ولیکن جبریل آمد نزد من  
 و گفت بخیر است این آیات را از جانب تو مکتوب یا مردی  
 که از تو باشد و دیگر فرمود حضرت که انا مکی بنده العباد  
 علی ما یأمر الله و اذ العباد فلیات الباب یعنی منم شهر علم و علم  
 در آن شهر پس هر کس خواهد داخل شهر علم شود باید از در در آید  
 و در آنجا صاحب منافع و از زمی از ام سلمه رضی الله  
 عنها قال سمعت رسول الله یقول ان الحق مع علی

و علی مع الحق و لن یفتر فاحتمی بر و علی الموضع من کف  
 ام سلمه رضی الله عنها که شنیدم از رسول خدا که می فرمودید که  
 حق با علی است و علی با حق است و هرگز از هم جدا نمی شوند با و  
 شود بر من در عرض کوثر و دیگر روایت کرده ابن مغاضی  
 شافعی در کتاب مناقب محمد طریقی از حضرت رسول الله  
 که یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و فایده العز  
 المحجلین یعنی گفت رسول خدا که یا علی تویی آقای  
 و سرور مسلمانان و پشوا می پر میر کاران و کشانده پشوا  
 و دست پاسبانان بوی بهشت و پادشاه دین این  
 ابی اسحید از مافظ روایت کرده که او در کتاب حلیه  
 الاولیا از انس بن مالک روایت کرده که روزی



رسول خدا ص من فرمود که آباء از برای وضوی من بسیار  
 پس وضو ساخت و برخاست و دو رکعت نماز کرد  
 پس گفت ای انس اول کسی که از این در داخل میشود  
 امیر مومنان و سید و سرور مسلمانان و قائم و سفید  
 بهشت و خاتم اوصیاست انس گوید که من گفتن خدا  
 خداوند بگردان آورام روی از انصارد و عای خود را پنهان  
 کردم در آنوقت علی علیه السلام آمد پس حضرت رسول  
 برخواست نهاد و خدایان و دست در گردن علی کرد  
 و عرق روی مبارک خود را بر روی علی امی مالید و عرق  
 روی علی را بر روی خود می مالید پس علی گفت یا رسول  
 الله در نسبت بمن کاری کردی که پیش از این نمی کردی

فرمود چه مالعتش و چرا آنچم و حال اینکه تواز جانب من  
 رسالت مرا بختی خواهی رسانید و صدای مرا بانیان  
 خواهی شنواید و پان خواهی کرد برای ایشان آنچه را  
 در آن خلاف اختلاف کنند بعد از من خلاصه کلام اگر  
 خواسته باشد ذکر احادیث دارد و در این باب باید گفت  
 و طو امیر شپار خواهد پرشد و هنوز جایی مثنی نشده باشد از  
 آنچه این لی بضاعت قرب به سچاه حدیث دیگر در  
 این باب دارد که ترک تحریرش در این رساله نمود  
 چه آنچه مذکور شد بجه اهل بصیرت و صاحب انصاف  
 کافیست و اما فساد آن ملاعین بالاتر از آن است  
 که بیرون از طاقت شنیدن باشد از آنچه خود آن فرمود

ضا که روایت کرده اند که حضرت پیغمبر با نامی فرمود  
 که هر که علی و فاطمه علیهما السلام را اذیت رساند مرا اذیت  
 رسانیده است و اذیت کننده ایشان محمدرضو باد  
 و نصاری با وجود این بچه حساب آن اشقیاء را  
 خانه رسول الله زدند و با علی و فاطمه کردند آنچه کردند  
 چنانچه کتابها پر است از ظلم انفالین و ریمان بکردن  
 شیر خدا انداختند و در بر شکم دختر رسول خدا زدند  
 تا آنکه طفل از شکم انداخت و او بکر سراسر منع کرد حضرت  
 فاطمه را از ارث پدرش بواسطه بچه دین جعلی گفت  
 معاشر الانبیاء لا یؤتی و همچنین ابوبکر و عمر منع فدت  
 از فاطمه نمودند و حال اینکه پیغمبر در ایام حیات شریفه

با و مجتهد بود و در این مطلب حدیث جعاهم ندانند  
 حضرت فاطمه علی و حسین را و ام ایمن را بشهادت برد  
 و آن مطرود شهادت چنان اشخاص آورد کرد و گفت  
 شهادت علی و حسین مسیح میست با عبا آنیکه ایشان  
 میخواستند جلب نفع کنند و ام ایمن زشت و شهادت  
 زن مقبول نیست و حال آنکه حسین معصوم بود چنانکه  
 مدلل گفته اند و ام ایمن را پیغمبر خبر داده بود که از اهل بیت  
 میباشد با وجود اینکه در شرع قائم الین شهادت شوهر  
 و فرزندان مقبول است فوا حسرتا بعد از رحمت  
 پستار بعد از آنکه ابوبکر سراسر بکفر غلط خود اعتراف نمود  
 و فدت را بفاطمه رد کرد و در ضمن آن کاغذ نوشت



با و داد که کسی معترض آن نور چشم پیغمبر خدا نگردد و عمر هر  
 شریک را که آنحضرت را پاره کرده و ذک را در باره  
 نمود و شکی نیست این نهایت ظلم است با دشمن رسول خدا  
 شاید مدعا حدیث وصیت آن مظلوم است در حین  
 ارتحال که آن ملا عیان بر او نماز بگذرانند حتی اگر  
 از ایشان نبی است که مطلع شوند بعد از وفات این  
 ظلم برقرار بود تا زمان عمر عبدالعزیز و او بر این ظلم مطلع  
 شده ذک را با ولاد قاطعه رد کرد و از جمله فساد آن  
 خلفا جو مختلف کردن ایشان است از چنین اسامی  
 و حال اینکه پیغمبر خدا لعن کرد و مختلف کنند و کسیکه  
 ملعون است چگونه قابل خلافت و ریاست عامه

خواهد بود و آنچه از انصاف که از جمله متواترات تشکیک نمود  
 ابو بکر و سید که آیا قابل خلافت بود یا نه و تصریح کردن او  
 که کاش از پیغمبر سوال میکردم که حق کس است خلافت تا با اهل  
 بیت او منازعه نمیکردم و بارها میگفت که مرا شیطان  
 که مرا آریب میدهد و عمر خود تصریح کرد که بیعت ابی بکر از غیر  
 رویه و قائل بوده خدا مسلمانان را از شر او نگهدارد و  
 اصلاً عالم با حکام شرعی نبود آن پیر جابل حتی آنکه  
 توقیر نکرد میراث کلا و میراث جده را و امر کرد از یاد آن  
 بقطع بدیسی دزد و غیر اینها از اموری که اهل حجر و حجرین  
 خود بخلاف نموده اند چونکه قلبی از اوصاف صدیقی  
 را شنیدی قدری از عمر بشنو که چه قدرتی ادراک

نیز از راه راست بود و غفاری را زد و او را اضرار ملک نمود  
و عمار را تقدیر چو بزد که مقتول شد و این تسعود اکثر است  
و مصطفی او را سوزانید و جمیع اموال فقرا را ضبط و بخویشا  
خود تسلیم می نمود و بیدین غنیه شرب خمر کرده بود و اعماض کرد  
چو او خود افسوس فرمود حتی کار سبائی رساند که اصحاب او را  
واجب القتل دانسته بزرگ فرستادند و حیدر پلیدش سه روز  
ماند کسی دفن نکرد و قوا عجب **الله** از عامه کراه که علی را خلفه  
چهارم با الاستحقاق و بجای میدانند چنانچه عثمان را در مرتبه  
ستم خلیفه بجای میدانند پس بعضی از ایشان چگونگی گویند  
که علی داخل قتل عثمان بوده است و این دو عقدا متناقض  
را چگونه با هم جمع نمایند اگر فی الواقع عثمان خلیفه است

4

در احکام الهی بوده حتی اینکه امر کردن حامله را و شخص محزون را  
برجم کنند و منع کردن زیادتی صدق و حکم کرد که هر قدری  
صدنا زیاده است و حال اینکه قدش آب انجم شتابنا و زیاده  
است و غیر اینها از امور سی که اهل جور و طغیان خود را غرر  
نموده اند و بگویند که قلبی از اوصاف صديق راشدی قدری  
از عمر بشود که چه قدر بی ادراک در احکام الهی بوده حتی اینکه  
امر کردن حامله را و شخص محزون را برجم کنند و منع کردن  
زیادتی صدق و حکم کرد که هر قدری صدنا زیاده است و حال  
اینکه قدش آب انجم شتابنا و زیاده است و غیر اینها چنانچه  
شئیه که مکرر گفت **لَا اَعْلٰی لَیْسَ اَعْمَرُ** و اما عثمان علیه  
السلام آن چه خدا مابود کند کرد و از آن جمله اصحاب کبار



پس چگونه کسی که از حقیقت علم و فضل و غیره ما منکر است راضی  
بقبل او میشود و حالیکه یکی از ایشان باید باطل باشد پس فی  
الحقیقه این هم دلیل است بر آنکه از برای بطلان مطلب  
ایشان پس چه الله که ثابت شد خلافت جناب امیرالمومنین  
و بطلان خلافت خلفاء جر و این چه عیبی روشن که راه  
راست مذکور فخرناجیه اثنا عشریه است و ایشانند که چنانچه  
و بیا فرق صنایع و نکند شاهد مدعا آیه کریمه ان الذین آمنوا  
وعملوا الصالحات اولئک هم خير الیه یعنی آنانکه ایمان آورده  
اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق و بعد از آن  
میفرماید که جز آنکه هم عند هم جنات عدن تجري من  
تحتهم الانهار الخالدین فیها ابداد و صلی الله علیهم وودعو

عند ذلک لکن بعضی من بعضی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان  
باغستانهای اقامت که جاری میشود در زیر آبنما که همیشه  
و دایما خواهند بود راضی خدا از ایشان و ایشان ضعیف  
از خدا این برای کیست که ترسد از پروردگار خود در احادیث  
معتبره از طرق خاصه و عامه و آورده که این آیه در شان حضرت  
امیرالمومنین و شیعیان آنحضرت نازل شده از آنجمله حدیث  
ابو نعیم از ابن عباس و امام محمد باقر و روایت کرده که چون این  
آیه نازل شده حضرت رسول بجهت امیر فرمود که صدق این  
آیه نوئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد راضی و  
پسندیده و خدا را شما را راضی بخلاف دشمنان تو که خواهند  
آمد غضبناک و غل در کردن چنانچه روایت کرده شیخ طبرسی

بر گوارش میفد طالب راه با ساد خود از صفوان جمال گفت  
 داخل شدیم بخدمت امام نجفی ناطق امام جعفر صادق علیه السلام  
 کردم که فدای تو شوم بیدم از شما که می فرمودید که شیعیان مادر  
 باشند و حال نیکو در میان شیعه شما گرو می هستند که مرکب  
 کنایان و فو شس می باشد و شراب می خورد و از لذت های دنیا  
 بهره می برد پس حضرت فرمود که اگر ای ثانی از اهل بیت بدیدید  
 بیرون می رود مردی از شیعه یا از دنیا تا آنکه ببلایند و باز آید  
 یا بقضی یا بصایه که اذیت باور ساند یا بر وفیدی پس اگر  
 از همه اینها معاف باشد فدای من جان کنان را بر او است  
 میگردانم و قتی که از دنیا بیرون رود و بر او گناهی نباشد  
 صفوان میگوید که عرض کردم بخدمت آنحضرت که ناچار است

از روی عالم یعنی حقوق ناس چگونه خواهد شد پس حضرت صادق  
 فرمود که بدیدید که الله تعالی حساب خلق را و کند داشته در روز  
 قیامت بجه و علی صلوات الله علیها پس هر حقیکه بر شیعه ما  
 باشد از حقوق ناس ما از از حقیکه در اموال مرد است و حق  
 است حساب خواهد بود که در هر حقیکه میان شیعه ما و خدا تعالی  
 باشد ما که خدا تعالی طلب میکند بخدمت از نا آنکه داخل  
 نخواهد شد بکن از شیعه ما در آنست **حائمه** که در بیان  
 اثبات امامت سایر ائمه صلوات الله و سلامه علیه هم چنین  
 است و این اگر چه از برای اهل بصیرت معلوم شود و ضمن اثبات  
 امامت و خلافت جناب امیرالمومنین چه کفیم که هر که صاحب  
 شرائط و صفات مذکوره باشد آن امام و خلیفه است و آن



شرایط و صفات در هر یک از ائمه طاهرين متواتر است  
 اگر موجب تطويل نشود و هر آينه بعضی برادران ایانی رسانده میشد  
 و چون خارج از طاعت رساله است لهذا ترک تفصیل است  
 و گوید بدانکه اعتقاد فرقہ امامیه ناجیه رضوان الله علیهم  
 است که بعد از حضرت رسول الله خلفه و قائم مقام و وصی است  
 بلافاصله حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب است چنانچه  
 بتفصیل محقق گردید و بعد از او حضرت امام حسن و بعد از او امام  
 حسین و بعد از او علی بن الحسین بن العباس و بعد از او محمد بن  
 ابی فرح و بعد از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر  
 الکاظم و بعد از او علی بن موسی الرضا و بعد از او محمد بن علی  
 التقی و بعد از او علی بن محمد التقی و بعد از او حسن بن علی اسکری

و بعد از او محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه صلوات الله  
 الملك الرحمن امامت و اعتقاد این است که حضرت مهدی که  
 امام دوازدهم است زنده و غایب است و ظاهر خواهد شد باذن  
 خدا بعد از آنکه فرو گرفته باشد عالم را ظلم و جور و پاک کند عالم  
 را از شرک و کفر و جحیم بدعتها بچیزی که پر شود عالم را عدل و  
 قسط اللهم عجل فرجه و سهل خرجه و اهلك عدائیه و خصمه  
 کلامی که چون باشد لال ثابت کردیم که تعیین امام حق  
 است به باخیار است و در ماده ائمه طاهرين صلوات  
 الله علیهم اجمعین همه تصریح و تنقیص یافته پس خلاف متعصر  
 بآنکه آنهاست خواهد چنانکه جناب علی بن ابی طالب تصریح بر آن است  
 حضرت امام حسن و نفر امام حسن بر امامت امام حسین و محمد

تا حضرت مهدی <sup>عج</sup> هر متابعتی تصریح بر امامت لایق نموده بمشایان  
 و این متواترست علاوه بر این دلیل بر مدعایلی آیه کریمه یا  
 اٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ  
 یعنی ای گروهی که ایمان آورده آید نمبر سید از خدا و باشد با  
 راست گویان و چه دلاله است که خطاب و امر بیکه بر سبیل انوم  
 در کلام خدا واردست با الاتفاق شامل جمیع امت در همه  
 زمانها پس لا جرم در هر زمانی از زمانه باید صادق موجود  
 باشد که مردم مأمور باشند بپودن با او زیرا که با صادق  
 معصوم بودن محالست و البته امر فانی بپودن با صادقین  
 بلافاصله بدنی و بودن جسمانی نیست چه این معنی بی شری  
 و بی فایده است پس مراد باید متابعت و پیروی و کفایت

کردار

کردار باشد و همچنین مراد از صادق صادق فی الجملة  
 تواند بود چه هر مؤمنی بلکه هر کافر و لا اقل بکسی صادق  
 بطریق واقع در عمر خود نمی گوید پس هر کس حتی کافر لازم  
 آید که متبع باشد و ترجیح بلا مرجح بلکه ترجیح بلا مرجح را  
 هم بنظر عقل لازم دارد و این باب بعد میسر باطلست  
 پس باید در جمیع احوال خود صادق باشد و در هیچ ماده  
 حرف خلاف واقع نگوید و این مرتبه در عهد شخصی است  
 که معصوم باشد پس با انضمام مقدمات مذکوره لازم آمد  
 که در هر عصری باید معصومی باشد که توان با او بودن در  
 احکام الهیه با اتفاق جمیع امت بعد از پیغمبر معصومی  
 بغیر از ائمه مصلوات الله علیهم نیست چه احدی را بر نیاید



که تواند اسناد خطائی با آن همه عداوت که داشتند  
 بحضرت امیر طاهرین مدینه بلکه مخالف راندن ایشان  
 مؤلف در باب ایشانست **و دیگر اینکه** آیا تکیه دلائل  
 میکند بر حقیقت مذمت امامتیه آیه **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ**  
**جَمِيعًا** میباشد یعنی چنگ زدن بر پیمان خدا یکی و پراکنده  
 میشود و مراد از چنگ خدا چه کسیست که خدا تعالی توسل بآن  
 سبب نجات این امت گردانیده باشد و آن گنایه از  
 امیر طاهرین صلوات الله علیه است چنانکه ثعلبی در تفسیر  
 خود از ابان بن ثعلب از حضرت امام جعفر صادق  
 روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما تیمم بجل الله که مرتکب  
 در این آیه فرموده مؤید این مطلب روایت عامر است

از ابو

از ابو سعید خدری از رسول خدا که فرمودند **إِنَّمَا النَّاسُ**  
 من در میان شما دو رویان گذاشته ام که اگر متحکم  
 شوید با آنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگر  
 کتاب خدا ریاضت کشیده از آسمان و عترت من که اهل  
 بیت منند بدوستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند با روح من  
 کورتر بر من وارد شوند **و دیگر** از احادیث دال بر این  
 مطلب اگر چه بسیار است لیکن اقتصار میرود بر ذکر بعضی  
 از جمله این حدیث است که ابن اثیر در کتاب جامع الاصول  
 از صحیح بخاری مسلم و ابی داود از جابر بن سمرة روایت  
 کرده اند که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت **كَانَ**  
**عَبْدُ اللَّهِ شَيْئًا عَشْرًا مِثْرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ يَكُنْ مَعَهَا نَفَالٌ لِي**



اِنَّهٗ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَعْنِي خَوَاهِدُ بَعْدَ اَرْبَعِينَ دَوَّارَةً مِير  
 پس که فرمود که بشنیدم آنرا پس پدرم گفت که بدستیکه  
 آنحضرت فرمود که بهر آن دوازده تن از قریشند و در  
 دیگر چنین است که آنحضرت فرمود لَئِنْ اَكْرَمْنَا مُصِیْبًا  
 مَا وَلَّيْنَاهُمْ اَشْیَءَ عَشْرٍ جَلَّالٌ فَتَكْلُمُ بِكَلِمَةٍ خَفِیَّةٍ عَلٰی مَا لَكَ  
 اَبٰی مَا ذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ  
 كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَعْنِي بَحْثُهُ ام مردم درست خواهد گذشت  
 ما و امیکه و الی باب شد ایشانرا دوازده مرد بعد از آن  
 تکلم فرمود بیکدیگر که بر من پوشیده بود پس سوال کردند یکدیگر  
 که چه گفت رسول خدا گفت که گفت کل آن دوازده از  
 و در یکی اینکه فرمود رسول خدا که اَبٰی تَارِكٌ فِیْكُمْ الْفُلَیْءُ

مَا اِنْ تَسْئَلُوهُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابُ اللَّهِ  
 وَ عَشْرٌ فِيْ اَهْلِ بَنِي وَ لَنْ يَفْشُرَ فَا حَتَّى يَرُدَّ اَعْلٰی  
 الحوض یعنی بدستیکه من می که از من بر میان  
 شما چهره را که اگر چنانکه زبید در آن هرگز گمراه نمیشود یکبار  
 خداست و عسرت من که اهل بیت من اند و این دوازده  
 جدا نمیشوند تا وارد شوند بر حوض کوش و در یکی این حدیث است  
 که خاصه و عام روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود مثل  
 اَهْلِ بَنِي مَثَلُ نَوْحٍ مِنْ رَبِّهَا نَحْيٍ وَمِنْ تَخَلُّفِهَا هَلَاکٌ  
 یعنی مثل اهل بیت من مثل کسی نوح است که هر کس بر آن گذشت  
 نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد هلاک شد و دیگر حدیثی  
 از رسول خدا با سناد اهل بیت روایت کرد که فرمود فَا طَرَفُ



مهیج قلبی و انبیا هاشمیه قادری و عیالها نورانی  
والا ائمه من اولادها ابناء دینی و حبل ممدودی  
پیغمبر و نبیین خلفه من اعظمهم محیی و من خلف عمام  
نبی روح دل من است و دو سپهر سوره دل من در شوم  
او نور چشم من است و اما مان از اولادش اینان برود  
منند و در میان کثیده میان خدا و خلق خدا هر کس چنگ زند  
در متابعت ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان  
هلاک شود و بدرکن اسفل و اصل کرد پس ثابت شد بحمد  
بدلائل قطعی از کتاب و سنت حقیقه بذهب فرقه اشاعریه

اللهم احشرنا مع نبیائنا و ائمتنا  
یحیی محمد و آله و احوالهم  
بن اسد الله جل و علا

